



هدیه به پیشگاه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

در رثای سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

شمیم عاشورا

کاری از: بخش فرهنگی - مذهبی مجموعه اندیشه نوین

مؤلفین:

سید محمد حسینی

سید محمد امین امیری

محمد رضا رحیمی

زیر نظر اساتید (سخنوران و ماحین) برجسته افغانستانی

حق چاپ محفوظ بوده لذا هرگونه سوء استفاده ، کپی و تکثیر شرعاً جایز نمی باشد. همچنین
ارائه ی نوحه ها با ذکر منبع بلامانع است.

بسمه تعالی

مقدمه

به لطف حضرت حق و به واسطه ی فیضش، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مجموعه ای از نوحه ها، مدایح و اشعار در رثای سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام گردآوری شده تا ماحین و ذاکرین اهل بیت علیهم السلام در عزاداری آن حضرت با نوای گرمشان زمزمه نمایند و تسلاى خاطر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و مادر غم پرورشان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها باشند.

فعالیت ما در راستای فرمایش حضرت اباعبدالله الحسین بوده که فرمودند خود را مشغول و سرگرم دنیا نکنید که همانا قبر خانه ای است که تنها عمل صالح در آن مفید و نجات بخش است، امید این را دل داریم که این مجموعه عمل صالحی از جانب ما در پیشگاه ذات باری تعالی باشد و در متن بندگی و عبودیتمان قرار گرفته باشد.

و مولای مظلوممان امام حسین علیه السلام چه مظلومانه فرمودند من کشته ی اشکم، هر مؤمنی مرا یاد کند، اشکش روان می شود؛ آری حقیقتاً این چنین است؛ بازگویی صحنه های دردناک و غم انگیز واقعه ی کربلا دل هر انسانی در هر نقطه از جهان را می لرزاند چرا که امام ما رهبر تمام عالم است، و سپاس خدای را که ما را در مسیر دردانه ی حضرت زهرا سلام الله علیها قرار داده و در این دریای متلاطم دنیایی، سفینه النجاتی نهاد تا نجات یافتگانش باشیم، ان شاءالله.

از تمامی سخنوران، ساتید و ماحین برجسته ی افغانستانی نهایت سپاس را داریم که در این مجموعه ی حسینی یاری رسان ما بودند و از هیچ کمکی دریغ ننمودند؛ ان شاءالله زیر سایه ی چادر مادرمان حضرت زهرا سلام الله علیها در قطعه ای بهشتی به نام کربلا زندگی را به سرانجام برسانیم و در عقبی به واسطه ی این امر به شفاعت حضرت برسیم.

در این کتابچه سعی شده نوحه ها در بخشهای جداگانه برای دسترس آسان تر ارائه شود. همچنین در مدح هر کدام از اهل بیت حضرت و اصحاب چند نوحه تقدیم گردیده است و در هر بخش چند نمونه از سبک ها در پیوست کتابچه ارائه شده است.

باشد که نام تک تک ما، جزء ذاکرین و گریه کنان واقعی حضرت ثبت گردد.

از کم ترین جایگاه ولی با یاد گذشته ی سرخ و هم اکنون روشن در جهت آینده ی سبز حرکت میکنیم و نیایشمان رسیدن تمام ذاکرین در بلندترین جایگاه است.

به امید روزی که با دو جمله روزگارمان را زهرایی نماویم؛ آری دست بر سینه بگذاریم بگوئیم: السلام علیک یا اباعبدالله الحسین و دست بر سر بگذاریم بگوئیم: السلام علیک یا اباصالح المهدی.

اللهم عجل لولیک الفرج

سید محمد حسینی

فهرست

- السلام علیک یا اباعبدالله الحسین علیه السلام..... ۱۳
- حضرت مسلم بن عقیل / در کوچه های کوفه ۱۸
- حضرت مسلم بن عقیل / خداوندا به کوفه ۱۸
- حضرت مسلم بن عقیل / گفت مسلم ۲۰
- حضرت مسلم بن عقیل / تو ای قاتل مرا کشتی..... ۲۱
- حضرت مسلم بن عقیل / به خون چهره دادم غسل ۲۲
- حضرت مسلم بن عقیل / عزیز زهرا میا به کوفه ۲۳
- ورودیه / وی شاه حسین جانم..... ۲۵
- ورودیه / یا امام زمان تسلیت تسلیت ۲۵
- ورودیه / یا حسین جان شد محرم ۲۶
- حضرت رقیه / ای سر نازنین، ای پدر یا حسین..... ۲۸
- حضرت رقیه / امشب در این خرابه بابا بگو کجایی ۳۰
- حضرت رقیه / من که از جان سیرم امشب..... ۳۱
- حضرت رقیه / فدای ریش پر خونت ۳۱
- حضرت رقیه / چاره ای دیگر ندارم ۳۲
- حضرت رقیه / عمه جان کجا شد باب تاجدارم ۳۳

- حضرت رقیه / مژده که شامم بسحر آمد ۳۴
- حضرت رقیه / چو آمد به ویران سر شاه خوبان ۳۵
- حضرت رقیه / ای پدر کرده ای سرفرازم ۳۶
- حضرت رقیه / به قربان سرت بابا، بگردد دخترت بابا ۳۷
- حرّ بن یزید ریاحی / منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه ۳۹
- حرّ بن یزید ریاحی / حسین ای زاده ی زهرا ۴۰
- حرّ بن یزید ریاحی / شاهان نظر کن از کرم ۴۱
- حرّ بن یزید ریاحی / ای نور چشم مصطفی ۴۲
- حرّ بن یزید ریاحی / من گمانم نبود، دلکبابت کنند ۴۳
- طفلان حضرت مسلم / دو طفل در به در در کوفه ۴۵
- طفلان حضرت مسلم / دو طفل مسلم از جور فلک ۴۶
- طفلان حضرت مسلم / ندارد عاشقی عشق فراوانی ۴۶
- طفلان مسلم / امان از ظلم تو حارث ۴۷
- طفلان مسلم / ای حارث بی دین ۴۸
- حبيب بن مظاهر / بر حبيب ای مولا ۵۰
- حبيب بن مظاهر / کربلا آمد، میهمان از راه ۵۱
- حبيب بن مظاهر / من آن سرباز اسلامم ۵۱
- حبيب بن مظاهر / پیر طریق عشقم ۵۲

- حبيب بن مظاهر/ مرحبا حبيب من ۵۳
- حضرت عبدالله بن حسن / عمو حسين مظلوم ۵۳
- طفلان حضرت زينب / الا اى آسمان عشق ۵۵
- طفلان حضرت زينب / دو خورشيد جهان آرا ۵۵
- طفلان حضرت زينب / دو ياس سبز زينب ۵۸
- حضرت قاسم بن الحسن / گل خوشبوى باغستان ۶۰
- حضرت قاسم بن الحسن / بيا قاسم جوان من ۶۱
- حضرت قاسم بن الحسن / عمو جان آرزوى ديدن روى پدر دارم ۶۲
- حضرت قاسم بن الحسن / اى سرو خونين بدن ۶۳
- حضرت قاسم بن الحسن / وى بيا مادر از حرم بيرون ۶۴
- حضرت قاسم بن الحسن / عمو حسين كجايى ۶۵
- حضرت قاسم بن الحسن / عمو جان از حرم رو كن بسويم ۶۵
- حضرت قاسم بن الحسن / اى خفته به خون سر و چمنم ۶۶
- حضرت قاسم بن الحسن / اى عمو جان اى عمو جان ۶۷
- حضرت على اصغر / بيا اى غنچه باغ ولا ۶۸
- حضرت على اصغر / نجستى جز به خون خويش ۶۹
- حضرت على اصغر / دلم چون لاله ى پرپر ۶۹
- حضرت على اصغر / حلقوم پاره پاره ۷۰

- حضرت علی اصغر / اصغر زارم نور چشمانم ۷۱
- حضرت علی اصغر/تشنه ی آبم عمو ۷۲
- حضرت علی اصغر / بخواب اصغر گل پژمرده ی من ۷۲
- حضرت علی اصغر / اصغر اصغر، ای طوطی خاموشم ۷۳
- حضرت علی اصغر / ای لاله ی بوستانم ۷۴
- حضرت علی اصغر / بخواب ای نوگل پژمان و پرپر ۷۴
- حضرت علی اکبر / علی اکبر چو در میدان ۷۶
- حضرت علی اکبر / خزان می تاخت از هر سو ۷۷
- حضرت علی اکبر / نور چشمانم ای علی اکبرم ۷۸
- حضرت علی اکبر / الا ای نوگل پرپر جوان مرگم علی اکبر ۸۰
- حضرت علی اکبر / علی اکبر دلم را در غمت خون کردی و رفتی ۸۱
- حضرت علی اکبر/آفرین آفرین حمله کن اکبرم ۸۲
- حضرت علی اکبر/علی تازه جوانم ۸۲
- حضرت علی اکبر / بابا بیا که تیر جفا ساخت کار من ۸۳
- حضرت علی اکبر / بگوשמ آید از میدان صدای اکبرم زینب ۸۴
- حضرت علی اکبر / تویی شمع شبستانم ۸۵
- حضرت علی اکبر / اکبر تو گل لیلای منی ۸۶
- حضرت ابوالفضل العباس / چرا ای غرقه خون ۸۷

- حضرت ابوالفضل العباس / پیر عرفان من ای حسین جان ۸۷
- حضرت ابوالفضل العباس / عباس عمو جانم من آب نمی خواهم..... ۸۹
- حضرت ابوالفضل العباس / من که پرپر به روی زمینم ۸۹
- حضرت ابوالفضل العباس / زاده علی شه خوبان کربلا ۹۰
- حضرت ابوالفضل العباس / ساقی کودکان ، علقمه غرق خون..... ۹۱
- حضرت ابوالفضل العباس / منم یا ایهاالناس ، باب الحوائج عبّاس..... ۹۳
- حضرت ابوالفضل العباس / ای که تویی مظهر الله و نور ۹۳
- حضرت ابوالفضل العباس / علمدار سپاهم ای برادر ۹۴
- حضرت ابوالفضل العباس / منم سقای طفلانت حسین جان ۹۵
- حضرت ابوالفضل العباس / من گدایم گدای ابوالفضل ۹۶
- حضرت ابوالفضل العباس / غزالان حريم آل طاها ۹۷
- حضرت اباعبدالله الحسین / به درگاهت بنالم ۹۸
- حضرت اباعبدالله الحسین / بسوز ای دل که ما را..... ۹۸
- حضرت اباعبدالله الحسین / درین صحرای طوفانی ۱۰۰
- حضرت اباعبدالله الحسین / ای دیده خون بیار ۱۰۱
- حضرت اباعبدالله الحسین / قتلگه را به اشک شست و شو می کنم ۱۰۲
- حضرت اباعبدالله الحسین / کوفه شد صحنه ی عید قربان من ۱۰۳
- حضرت اباعبدالله الحسین / امشب حسین با خدا عهد و وفا می کند ۱۰۴

- حضرت اباعبدالله الحسین / واحسین واحسینا ۱۰۵
- حضرت اباعبدالله الحسین / برادر حسین جان فدای سر تو ۱۰۶
- حضرت اباعبدالله الحسین / حسین من کجایی؟ ۱۰۷
- حضرت اباعبدالله الحسین / گل سرخ بهارانی حسینم ۱۰۸
- حضرت اباعبدالله الحسین / در گلشن زهرا ۱۰۹
- حضرت اباعبدالله الحسین / بیا ای ساریان شرم از خدا کن ۱۱۰
- حضرت اباعبدالله الحسین / مظلوم حسینم ۱۱۱
- شب عاشورا / ای کربلائیان! امشب شب عزاست ۱۱۲
- شب عاشورا / گرد یکدیگر عاشقان جمع اند ۱۱۲
- شب عاشورا / انصار خدا امشب آماده ایثارند ۱۱۳
- روز عاشورا / بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم ۱۱۵
- روز عاشورا / یا محمد سر برون کن از لحد بین کربلا را ۱۱۶
- روز عاشورا / امروز امام ما را ای داد تشنه کشتند ۱۱۷
- روز عاشورا / سر سینه ات برادر نوک نیزه ها نشسته ۱۱۷
- روز عاشورا / چشمه چشمه می جوشد خون اطهرت اینجا ۱۱۸
- روز عاشورا / وامحمدا یا رسول الله ۱۱۹
- روز عاشورا / شهیدم ، غریبم ۱۲۰
- روز عاشورا / این بدن بی سر و عریان کیست؟ ۱۲۰

- شام غریبان / فلک با عترت خیرالبشر ۱۲۲
- شام غریبان / مزن ای ساربان سیلی ۱۲۵
- شام غریبان / چرا دلها پریشان است ۱۲۵
- شام غریبان / امشب سکینه بابا ندارد ۱۲۶
- شام غریبان / فاطمه بیا امشب ۱۲۷
- شام غریبان / گلی گم کرده ام می جویم او را ۱۲۸
- شام غریبان / خدایا خیمه ها سوزد ۱۲۹
- شام غریبان / امشب شب غریبی ۱۳۰
- شب دوازدهم / کاروان می رود خسته ۱۳۲
- شب دوازدهم / تو از پشت شتر خواهر ۱۳۳
- شب دوازدهم / چو یاد آید مرا ۱۳۴
- شب دوازدهم / عجب جا کرده ای بر نی ۱۳۵
- شب دوازدهم / ای سر تو صفی الهی ۱۳۶
- امام سجاد علیه السلام / غریب غریب ۱۳۸
- دروازه ی کوفه و مجلس ابن زیاد / یا حسین ، یا حسین ۱۳۹
- دروازه ی کوفه و مجلس ابن زیاد / دیده گشا نور عین ۱۳۹
- دروازه ی کوفه و مجلس ابن زیاد / غریب ، شهیدم ۱۴۰
- حضرت زینب / سوی شامم می برند ۱۴۱

حضرت زینب / وداع ۱۴۳

حضرت زینب / زینب چو دید پیکر ۱۴۴

حضرت زینب / سلام ای گوهر والای زهرا ۱۴۵

حضرت زینب / ای همسفر زینب ۱۴۵

السلام عليك يا ابا عبدالله الحسين عليه السلام

قيا مت بی حسین غوغا ندارد
حسینی باش تا فردا نگویند
شفاعت بی حسین معنا ندارد
چرا پرونده ات امضا ندارد

تا پرچم تو در اهتزاز است حسین
از خون تو آئین محمد بر پاست
پاینده و جاوید نماز است حسین
اسلام هم از تو سرفراز است حسین

خونی که به یمن کربلا می جوشد
آن خون خداست کز رگ و نای حسین
از چشمه پرفیض بقا می جوشد
تا عرش بلند کبریا می جوشد

مات از عطش تو کائنات است حسین
لب تشنه لب آب روان جان دادی
آتش بدل آب فرات است حسین
با آنکه لب آب حیات است حسین

خواهم ز خدا که بی ولایم نکند
یک خواسته دارم از خدای تو حسین
غرق گنهم ولی رهایم نکند
در هر دو جهان از تو جدایم نکند

محرم آمد و ماه عزا شد
رسیده کاروان با خرمن گل
عزیز فاطمه با چشم گریان
عزیز فاطمه صاحب عزا شد
پی هر گل یکی شوریده بلبل
سر عباس خود دارد به دامن

سلام بر محرم

سلام من به محرم ، به ماه دلبر زینب

به اشک سینه زنانش ، به نزد مادر زینب

سلام من به محرم ، به آنکه صاحب آن است

به کاروان بهاری ، که در مسیر خزان است

سلام من به محرم ، به پرچم غم زهرا

به گیسوان سفید و ، به قامت خم زهرا

سلام من به محرم ، به گاهواره اصغر

به جسم غرق به خون و ، گلولی پاره اصغر

سلام من به محرم ، به ناز اشک ابوالفضل

به آن دو دست قشنگ و ، به زخم مشک ابوالفضل

در مصائب امام (علیه السلام) عصر عاشورا

دید چون زینب به دشت کربلا یاور ندارد

جسم شاه دین به خاک افتاده اما سر ندارد

سوی گلزار نبوت چون نظر بنمود دیدی

لاله زار فاطمه غیر از گل پرپر ندارد

شام دوشین آسمانم داشت رخشان اخترانی

حالیا ای آسمان جز عابدین اختر ندارد

اشک حسرت ریخت از چشمان به زاری گفت یا رب
محرمی زینب به غیر از عابد مضطر ندارد
یا رب این نوباوه ختم رسولان است اکنون
غیر خاک کر بلا او بالمش و بستر ندارد
خواست تا دست برادر بوسد از روی محبت
دید شاه کر بلا انگشت و انگشتی ندارد
حنجر ببر یده اش را بوسه داد و گفت شاها
زینب محزون چه سازد چاره دیگر ندارد
از مدینه کامدم عباس و اکبر بود و اصغر
یا که زینب گوید اکنون اکبر و اصغر ندارد
از چه در دریای خون کردی افول ای آفتابم
غیر بیمار تو زینب سایه ای بر سر ندارد
می کشد این غم مرا کاین جسم صد چاک ای برادر
کهنه پیراهن که بودش حالیا در بر ندارد
ای عزیز فاطمه علامه با این کوه عصیان
غیر الطاف تو امیدی صف محشر ندارد

شعری که در شام در رواق حضرت رقیه بر کتیبه های قالیچه بافته شده است (زبان حال آن مظلومه)

ای محبان مدفنم گر کنج ویران خانه است
 خوب می دانید جای گنج در ویرانه است
 گر صغیری و اسیری و یتیمی مرا
 بشنود هر عاقلی از غصه ام دیوانه است
 کودکی بودم سه ساله ناز پرورد حسین
 رفتم و از دنیا و قبرم کنج زندان خانه است
 مسکنم گلزار طالی بود و درم دانه بود
 حال خاکم غربت و اشک من آب و دانه است
 آن شبی کاندرا خرابه مردم از هجر پدر
 جده ام زهرا هنوز اشک غمش پیمانه است
 عمه ام زینب به کهنه جا مه ام کرده کفن
 کس نگفت این ناز پرور شاخه ریحانه است
 خانه جانانه را منزل لگه دل کرده ام
 دل بهر جاهست آن جا منزل جانانه است
 گر در آن شب بزم هایی شمع بود و بی چراغ
 حال بر شمع رخم شمس فلک پروانه است
 آن یزید و اقتدار و پایۀ ظلمش چه شد
 کاو گمان می کرد جنگ با خدا افسانه است
 آل بوسفیان کجا رفتند و کو آثارشان
 دست ظالم قطع ز آه تیر مظلومانه است
 خانه مظلوم آباد است تا بام فلک
 قصر ظالم ریشه کن از بیخ تا دندان است

هر گلستانى به طرف جویبارش بلبلى است
نطق شرمى بلبل این نوگل شاهانه است

شرمى

سلام به کربلا

سلام ما به خاک کربلاى تو	سلام ما به ناله سکینه ات
سلام ما به همّت و به صبر تو	سلام ما به نازنین برادرت
سلام ما به آه جان گداز تو	سلام ما به دختر سه ساله ات
سلام ما به قلب همچو لاله ات	سلام ما به طفل شیر خواره ات

اهل حرم

ای اهل حرم روز جدائىست بیائید
هنگام ملاقات خدائىست بیائید
ای خواهر غم پرور من گو به یتیمان
هنگام غم و نوحه سرائىست بیائید
از تشنگى ای سوته دلان اشک مریزید
کز داغ عطش وقت رهائىست بیائید
یک تن ز شما روز دگر کرب و بلا نیست
با بای شما کرب و بلائىست بیائید

حضرت مسلم بن عقیل / در کوچه های کوفه

در کوچه های کوفه یا رب در این شب تار
از بی کسی الهی سر می نهم به دیوار
بهر عزیزانت دارم دو چشم خونبار
در وادی الهی عشق تو بر ملا شد
عشق تو در طواف کوی تو با صفا شد
سعی و صفا و مروه میان کوچه ها شد
با سوز دل حسین جان هر دم کنم صدایت
شادم که در ره تو جان می کنم فدایت
در زیر تیغ دشمن گریه کنم برایت
مشعر به شهر کوفه از کوفیان بپا شد
بالای قصر کوفه بر مسلمت منا شد
قربانی تو از تن آخر سرش جدا شد
ای کوفیان خونخوار من مسلم عقیلم
بیعت اگر شکستین اینسان چرا قتیلیم
شکر خدا نمایم قربانی خلیلیم

حضرت مسلم بن عقیل / خداوندا به کوفه

خداوندا به کوفه گشته ام بی یار و می گریم
میان کوچه ها با دیده ی خونبار می گریم
الهی خون مهمان خوردن آیین است کوفی را
چه سازم از جفای دشمن خونخوار می گریم

نہادم از غریبی سر روی دیوار غم اما
 به یاد غربت سر حلقه ی احرار می گریم
 بگوشم می رسد بانگ درای کاروان اما
 به سوی کوفه آید سید ابرار می گریم
 صبا از من بگو با قافله سالار آل الله
 بیاد غربت با ناله های زار می گریم
 ز چاه زمزم ای فرزند کوثر کن مهیا آب
 که بهراصغرت چون ابردرگلزار می گریم
 بهار لاله ی لیلا خزان گردد به دشت کین
 به یاد اکبر آن آینه ی ایثار می گریم
 جدا گردد ز تن علقمه دست علمداریت
 به یاد آن سپه دار وفاکردار می گریم
 به گوشم می رسد گویا صدای خطبہ زینب
 به یاد شیر زاد حیدر کرار می گریم
 به تاریکی شب گویا بود مه بر سر نیزه
 ز قرآن خواندن آن سر به شام تار می گریم
 به پیشانی وجه الله زند سنگ ستم دشمن
 چو آرم یاد من آن صحنه ی غمبار می گریم
 به یاد غربت مسلم کشد آهی ز دل آهی
 چو زد خامه رقم این چامه رابسپار می گریم

حضرت مسلم بن عقیل / گفت مسلم

گفت مسلم بحال پریشان

السلام ای حسین جان حسین جان

مسلمت شد گرفتار گرفتار عدوان

السلام ای حسین جان حسین جان

السلام ای شهنشاه عالم

السلام ای امام و پسر عم

گردم این دم به راه تو قربان

السلام ای حسین جان ای حسین جان

کوفیان را نباشد وفایی

ای حسین جان به کوفه نیایی

سوی این قوم پر مکر و نادان

السلام ای حسین جان حسین جان

ترسم آیی و گردی گرفتار

بین این کوفیان چون من زار

قصد کوفی بود قتل مهمان

السلام ای حسین جان ای حسین جان

ترسم از مکر این دشمنان

کشته گردد همه یاوران

سوی کوفه میا با عزیزان

السلام ای حسین جان ای حسین جان

با لب تشنه مسلم فدا شد

نائب شاهدین سر جدا شد

از غمش گشته قاری در افغان

السلام ای حسین جان ای حسین جان

حضرت مسلم بن عقیل / تو ای قاتل مرا کشتی

تو ای قاتل مرا کشتی بیا بنویس با خونم

که از مهمان نوازی های اهل کوفه ممنونم

به جای آنکه گل ریزند بر سر خیل یارانم

همه کردند در این شهر غربت سنگ بارانم

نه بر خود نه برای لحظه ی قربانیم گریم

نه بهر دو کبوتر بچه ی قربانیم گریم

اگر خونم چکد بر رخ به یاد آل یاسینم

که من اینجا سر قاسم به نوک نیزه می بینم

تو که دست مرا بستی ندیدی زخم احساسم

بیا دست مرا بشکن که فکر دست عباسم

در آب افتاد دندان من و لب تشنه جان دادم

خدا داد همان لحظه به یاد اصغر افتادم

هرآنچه سنگ داری کن نثار فرق من کوفه

دم دروازه فردا سنگ بر زینب نزن کوفه

لب من پاره شد اما به فکر ضربه ی چوبم

مبادا بشکند فردا در دندان محبوبم

الا ای کوفه من همراه خورشید اختری دارم
میان کاروان آل عصمت دختری دارم
فدای دخت زهرا گر شود ماه رخس نیلی
مبادا بر گل روی رقیه کس زند سیلی
شرار ناله ات را بر دل عالم مزن میثم
جگرها پاره شد دیگر از این غم دم مزن میثم^۱

حضرت مسلم بن عقیل / به خون چهره دادم غسل

به خون چهره دادم غسل از پا تا سر خود را
زیارت می کنم با دست بسته رهبر خود را
به یاد حنجر خونین و کام خشک مولایم
لب عطشان نهادم زیر خنجر حنجر خود را
به هر جا پا نهادم بر رویم بستند درها را
که بر دیوارها بگذاشتم امشب سر خود را
به فرقم هر چه آتش بارد از گل دوست تر دارم
که وقف خاک جانان کرده ام خاکستر خود را
به موج تیغ دشمن دوست را کردم چنان پیدا
که گم کردن حساب زخم های پیکر خود را
عذار نیلی از سیلی کنم تا هدیه بر زهرا
فرستادم به همراه سکیینه دختر خود را

یقین دارم که مولا از برای دیدنم آید
 که سوی مکه افکندم نگاه آخر خود را
 صدای ناله ی زهرا به گشوم می رسد آری
 که بالای سرم آورده مولا مادر خود را
 الا ای یوسف زهرا میا کوفه که می ترسم
 به چنگ گرگ ها بینی علی اکبر خود را
 میا از کعبه ای مولای من در این منای خود
 که بینی روی دست خویش ذبیح اصغر خود را
 به دار عشق میثم تا زبان در کام خود داری
 مگویی جز ثنایی عترت پیغمبر خود را^۱

حضرت مسلم بن عقیل / عزیز زهرا میا به کوفه

عزیز زهرا میا به کوفه
 کوفه به مولا ، رسان پیامم که من فدای ، عشق امامم
 عزیز زهرا میا به کوفه
 می آید از راه ، آن شهریارم نذر وجودش ، دار و ندارم
 من زائر او ، از روی بامم
 این ها که پای ، دارا العماره جان دادنم را ، کرده نظاره
 مگر ندانند ، قدر و مقامم
 نافله من ، دیشب صفا داشت که ربنایم ، بوی تو را داشت

امشب چه زیباست ، عرض سلامم
از پای کعبه ، ای مظهر نور مسافرت را ، دعا کن از دور
که با تو باشد ، حُسن و مقامم
مسلم حسینی است ، دینم همین است آب و گِلَم با ، عشقت عجین است
کوثر مهتر ، پر کرده جامم
جعفر رسول زاده (آشفته)

ورودیہ / وی شاه حسین جانم

وی شاه حسین جانم وی مه تابانم
وی خوش آمدید به میدان کربلا حسین حسین
ای عزیز زهرا نور چشم طه
وی خوش آمدید به میدان کربلا حسین حسین
بوده ای تو مہمان بہر این لئی نان
جسم تو فتاد به میدان کربلا حسین حسین
خواهر تو گریان دختر تو نالان
می روند به جمعشان به شام بلا حسین حسین
طافل نازنینت اصغر شیرینت
می شود گلوی او به تیر اشقیا حسین حسین
بین رقیہ ی تو در خرابہ شام
خفته است ہمیشہ بہ شام بلا حسین حسین
می شود جدا از بازوان عباس
هر دو دست او قلم بہ ضرب نیزہ ہا حسین حسین
ای شہید عطشان شاه تشنہ کامان
وی خوش آمدید به میدان کربلا حسین حسین

ورودیہ / یا امام زمان تسلیت تسلیت

یا امام زمان تسلیت تسلیت

حجۀ ابن الحسن ماه ماتم رسید
رخت ماتم بیوش که محرم رسید
گشته صاحب غذا حضرت فاطمه
گه رود قتلگه گه رود علمقمه
همه جا کربلا همه جا نینواست
سریار بر سر نیزهاست نیزهاست
حاجیان آمدند در وطن یک به یک
حاجی فاطمه شد کجا در به در
حاجیان عشقشان عرفات و مناست
حاجی فاطمه عازم کربلا ست
حاجیان در حرم ذکرشان یا خداست
حاجی فاطمه گودی قتلگاست

ورودیه / یا حسین جان شد محرم

یا حسین جان شد محرم

ای هلال خون محشر آوردی
داغ گلهای پر پر آوردی
کربلا از خون می شود گلگون
ای مه ماتم جا مه نیلی کن
دختر زهرا می خورد سیلی
کربلا از خون می شود گلگون

بر فلک خیزد ناله ایلا

می شود پر پر لاله ی لیلا

کربلا از خون می شود گلگون

گریه بر اشک گلزاران کن

دست سقا را بوسه باران کن

کربلا از خون می شود گلگون

گریه کن یکدم بر گل زهرا

بین که چاک شد حنجر اصغر

کربلا از خون می شود گلگون

در دشت عراق آمد چون رهبر چون رهبر آزادی
 آزاد توان بردی در ره آزادی
 با رمز تبسم فاش می گفت به هر گامی
 امضای من از خون است در دفتر آزادی
 زود است گلوی من از حنجرت ای گردون
 برم رگ استبداد با حنجر آزادی
 عباس نجات شرع از لطمه طوفان داد
 در شط فرات افکند چون لنگر آزادی
 در زیر سم اسبان قاسم به عروسش گفت
 با یاد تو خابیدم در بستر آزادی
 اکبر دم جان دادن گفتا به پدر خوش باش
 سیراب شدم مستم از ساغر آزادی
 غوغا زجهان برخاست آندم که صدا آمد
 عنقا ز حرم بگشود بال و پر آزادی
 شه بر سر دوشش برد تا محل حق یعنی
 اصغر تو بخان خطبه بر منبر آزادی
 آغشته به خاک و خون چون دید و در آن گرما
 بنشست و به بر بگرفت آن پیکر آزادی
 زد بوسه به حلقومش با اشک روان می گفت
 رفتیم ز پابوست ای مفخر آزادی

حضرت رقیه / ای سر نازنین، ای پدر یا حسین

ای سر نازنین ، ای پدر یا حسین
حال زارم ببین ، ای پدر یا حسین
آمدی از سفر ، خیر مقدم پدر
ای درخشان قمر ، خیر مقدم پدر
وہ چه خوب آمدی ، خیر مقدم پدر
سوی کاشانه ام ، ای پدر یا حسین
ای سر غرقہ در خون ، تویی باب من
کز غمت شد برون ، از بدن تاب من
زود تعبیر گرد ید ، عجب خواب من
با تو گشتم قرین ، ای پدر یا حسین
ای پدر بعد تو ، من شدم خوار و زار
بین دشمن شدم ، با دو صد غم دچار
سیلی کین زد ندم ، پدر بر عذار
زجر و شمر لعین ، ای پدر یا حسین
ای پدر صدمہ ها ، من کشیدم بسی
با دو صد جور و کین ، ای پدر یا حسین
گوچه شد دستہایت ، کہ در گردنم
می فکندی پدر ، ای مہ روشنم
می نشاندی ز مہر ، بر روی دامنم

هر صباح و پسین ، ای پدر یا حسین
بعد از این ز ند گانی ، نخواهم دگر
همره خود پدر جان ، مرا هم ببر
تا شود را حت از غم ز مانی مگر
این یتیم غمین ، ای پدر یا حسین^۱

حضرت رقیه / امشب در این خرابه بابا بگو کجایی

امشب در این خرابه بابا بگو کجایی
بهر چه ای پدر چنان در نزد ما نیایی
هرچند و من گرفتم از عمه ام سراغت
گفتا مسافری تو زود است تا بیایی
بابا چرا خرابه شد منزل عیالت
آیا به جز خرابه ما را نبود جایی
کاشانه بود ما را هم خانه بود ما را
در این خرابه نبود نه فرش و نه نوایی
هر چند و صبر کردم بابا نیامدی تو
چشمم به راه مانده شاید ز در آیی
بابا خبر نداری از حال طفلهایت
هم تشنه هم گر سنه نه آب و نه غذایی

ترسم خدا نکرده با با یتیم و گردم

از گردش زمانه داد از غم جدایی

حضرت رقیه / من که از جان سیرم امشب

من که از جان سیرم امشب عمه جان میمیرم امشب

این منو آه شبانه این منو رنج زمانه

این منو این تازیانه کرده از جان سیرم امشب

عمه جان می میرم امشب

امشب اندر شور و شینم خون روان از هر دو عینم

عمه جان پس کو حسینم از غمش دلگیرم امشب

عمه جان میمیرم امشب

عمه جان در کنج زندان از فراغ روی جانان

آمده بر لب مرا جان من که از جان سیرم امشب

عمه جان میمیرم امشب

من که اندر ارتحالم فارق از رنج و بلایم

از غم با با بنالم من که از جان سیرم امشب

عمه جان میمیرم امشب

حضرت رقیه / فدای ریش پر خونت

فدای ریش پر خونت رقیه دخترت بابا

مدینه کی روم بابا من هستم با سرت اینجا

ز بعد مرگت ای بابا نخواهم زندگی دیگر

ببر زین جا مرا امشب بحق مادرت بابا

پدر جان دختران امروز مرا طعنه زدند از کین
 همی گفتند چرا بابت نمی آید تو را بالین
 ندادم من جوابشان بگفتم فرقه ی بی دین
 مرا زین غم رها بخشا بحق اصغرت با با
 به زین العابدین بنگر که غل در گردن و بیمار
 ز بعد توسست و ای بابا به جمع بی کسان سالار
 ز روی مرحمت بابا سرت از خاک خویش بردار
 یگانه یادگار توسست ز بعد اکبرت بابا
 بین بر عمه ام زینب قدش از غم کمان گشته
 از این صحرا به آن صحرا به پشت طفلکان گشته
 چو می بینند که طفلانت به بند ریسمان گشته
 چرا این ظلم پدر آخر شود بر خواهران بابا

حضرت رقیه / چاره ای دیگر ندارم

چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 ای خدا در شام ویران طفلم و رهبر ندارم
 ای خدا در شهر غربت مونس و یاور ندارم
 ای خدایا ای خدایا
 چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 من به غربت گرسپارم جان شیرین اندر اینجا
 بی کفن خواهد که ماند چون به سر چادر ندارم
 ای خدایا ای خدایا

چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 خورده ام از جام غربت جرعه های محنت و غم
 جز غم و اندوه و ماتم قسمت دیگر ندارم
 ای خدایا ای خدایا
 چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 دختران شام و هر گونه رزیورهای نیکو
 من غریب این دیارم چون زر و زیور ندارم
 ای خدایا ای خدایا
 چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 ای خدایا حاجت جمع غریبان را برآری
 اکبر از در درآید حاجت دیگر ندارم
 ای خدایا ای خدایا
 چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم
 اشک شور چشمم آبم خون دل باشد غذایم
 خاک بالینم خدایا بالشی از پر ندارم
 ای خدایا ای خدایا
 چاره ای دیگر ندارم طفلم و رهبر ندارم

حضرت رقیه / عمه جان کجاشد باب تاجدارم

عمه جان کجاشد باب تاجدارم
 امشب از فراقش زار و دل فکارم
 تو ز مهر و بنگر حال احتضارم

این ز مان پدر بود عمه در بر من
 کنج این خرابه خسته جان سپارم
 می کشید از مهر دست و بر سر من
 از برم چرا رفت باب اطهر من
 روی خاک ذلت گشته بستر من
 عمه باز امشب زار و دل غمینم
 آرزوی می بود باب خود ببینم
 بار دیگر از مهر در برش نشینم
 پس چرا نیامد باب ناز نینم
 عمه کنج ویران گشته منزل ما
 جز ستم میباشد مرحم دل ما
 ناله و فغان است شمع محفل ما
 دیدن عزیزان گشته مشکل ما
 بس پدر پدر گفت آن یتیم محزون
 جان سپرد آخر با دل بر از خون
 شیون و ندا شد در خرابه افزون
 ناله و فغان شد از خرابه بیرون

حضرت رقیه / مژده که شامم بسحر آمد

مژده که شامم بسحر آمد
 باب رقیه ز سفر آمده
 مژده که ویرانه چه گلشن شده
 از رخ با بام چه روشن شده
 گفت که با با چه کند دخترت
 دخترک بی کس غم پرورت

فرش ندارم بجز این بوریا تا که نهمزیر سرت از وفا
عترت تو بی سرو سامان شده منزل ما گوشهٔ ویران شده
پدر فدای سر نورانیت شکسته از کینه که پیشانیت
پای من از ره شده پر آبله بسکه دویدم عقب قافله
یقینکه امشب به کنار سرت جان دهد این دخترک مضطرت
اگر بمیرم پدر امشب بدان کفن ندارم چه کنم این زمان
ولی من آسوده شوم زین جهان ز سیلی شمر و ز کعب سنان
آرزوی « خاشع » افسرده حال شام رود دیدن این خردسال
خاشع

حضرت رقیه / چو آمد به ویران سر شاه خوبان

چو آمد به ویران سر شاه خوبان
نمودند زنها همه مو پریشان
رقیه سر باب خود را به دا من
نهاد و بگفتا به صد آه و شیون
پدر جان یتیمم یتیمم یتیمم
ز درد یتیمی پدر دل دو نیمم
پس از مرگت ای پادشاه یگانه
چگویم ، چه دیدم ز جور زمانه
زدی شمر دون سیلی کین برویم
که نیلی ز سیلی است روی نکویم
ز ناقه فتادم شبی در بیابان

حزین و دل افکار و زار و پریشان

کبود ای پدر پیکرم شد ز کینه

اسیر ستم خواهرم شد سکینه

پس از مرگ تو ای شهنشاه خوبان

شده منزل اهل بیت به ویران

بود سخت دیگر به من زندگانی

چسان بی تو مانم در این دار فانی

ندارم دگر طاقت دوری تو

نباشد دگر تاب مهجوری تو

بگفت این و لب بر لب شاه بنهاد

به پرواز شد روحش آن لحظه جان داد

ندانم به زینب از این غم چها شد

خرابه ز نو وادی کربلا شد

بشد تازه آندم به صد آه و افغان

برای اسیران غم نوجوانان

زبان بند « علامه » تا روز محشر

شود شافعت نور چشم پیمبر

محمد علامه

حضرت رقیه / ای پدر کرده ای سرفرازم

بشنو اینک تو راز و نیازم

ای پدر کرده ای سرفرازم

از چه اینگو نه بی پیکر آمد

قبله عشق من با سر آمد

ای حسین ای حسین ای حسین جان
 بی تو ای قبله راز هستی خورده بر صورتم ضرب دستی
 شرب دستش نشانده عزیزم من که نتوانم از جا بخیزم
 ای حسین ای حسین ای حسین جان
 دیدی آن شب ز ناقه فتادم بس کتک خوردم از پا فتادم
 پیکرم را اگر خود ببینی بوسه از زخمهایم بجینی
 ای حسین ای حسین ای حسین جان
 پا و دست و سری گر نمانده دخترت جان به پایت فشانده
 می زند ناله تا که بمیرد جا به آغوش گرمی بگیرد

حضرت رقیه / به قربان سرت بابا، بگردد دخترت بابا

به قربان سرت بابا ، بگردد دخترت بابا
 کدامین دست کین آخر ، بریده حنجره بابا
 ترا ای لاله زهرا ، که از شاخه جدا کرده
 مرا چون بلبل شیدا ، به داغ مبتلا کرده
 الهی بشکند دستی ، که رگهای تو ببریده
 نداده گوئی آبت ، که لبهای تو خشکیده
 تو آقای جوانان بهشتی ای گل بی خار
 خرابه جای تو نبود ، به چشمانم قدم بگذار
 چه شبهای درازی را به آه و ناله سرکردم
 برای دیدن رویت ، چهل منزل سفر کردم

نمی گویم مرا بنشان بروی زانو و دامن
ولی ای قاری قرآن ، بخوان قرآن ، بخوان قرآن
حسین یاری

حرّ بن یزید ریاحی / منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه
الا ای شافع روز جزا التوبه التوبه
الا ای خسرو خوبان ز خجلت سر گریبانم
خطاکارم ز فعل خود پشیمانم
ز در گاه تو خواهم من عطا التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه
تو نوح آل یاسینی نجاتم ده از این غرقاب
ز جهل خود من اینک افتادم اندر این گرداب
در این صحرای ظلمانی ز تو نور کرم جویم
ز گلزار عطای تو گل رحمت همی بویم
الا ای خسرو هر دو سرا التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه
تویی سرچشمه احسان بنو شان آب احسانم
درین دشت بلا شاها گرفتارم تو را خواهم
سر آوردم فدا بهر خدا التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه
جزای سینه زنها جمله یا خیرالنسا باشد
عطای ساعی و خواننده نیز اندر جزا باشد
در این طوفان همی خوانم تو را التوبه التوبه

منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

حربن یزید ریاحی / حسین ای زاده ی زهرا

حسین ای زاده ی زهرا ، پشیمانم پشیمانم

بدم گر رو سیاهم من ، پشیمانم پشیمانم

حسین جانم ، پشیمانم ، ندانستم چه بد کردم

حسین ای شاه خوبانم ، پشیمانم پشیمانم

ز روی جهل و نادانی ، حسین جان سر برآوردم

درین صحرا دل زینب ، اگر بر لرزه آوردم

سر راهت اگر بستم ، ز نادانی غلط کردم

بیخشا سرور خوبان ، پشیمانم پشیمانم

تویی بحر کردم مولا ، منم یک عبد پر گناه

به من فضل و کرم بنما ، حسین ای زاده ی زهرا

منم شرمنده و نالان ، درین هامون درین صحرا

ز خجلت چشم خود بستم ، پشیمانم پشیمانم

چه خاکی بر سرم ریزم ، اگر جرمم نبخشایی

از این غم ای شه خوبان ، نجاتم گر نفر مایی

به محشر چون کنم مولا ، ز بخت بد به تنهایی

حقیرم مضطرم مولا ، پشیمانم پشیمانم

حسین ای سرور خوبان ، فدای اکبرت کردم

بلاگردان در این صحرا ، برای اصغرت کردم

بیخشا جرم و تقصیرم ، به قربان سرت کردم

چو عبد آستان من ، پشیمانم پشیمانم

بیوسم خاک پایت را ، شهّا به حق پیغمبر
به حق مادرت زهرا ، تویی سلطان بحر و بر
بخشا از گناهانم ، سیه رویم صف محشر
گنه کردم خطاکارم ، پشیمانم پشیمانم
بخشید و نوازش کرد ، و را آن خسرو خوبان
گرفت و اذن رزم و شد ، روانه جانب میدان
نمودی روز روشن را ، چو شام تار بر عدوان
خداوندا ز فعل بد ، پشیمانم پشیمانم

حرّ بن یزید ریاحی / شاهانظر کن از کرم

شاهانظر کن از کرم ، با چشم گریان آدمم
از کرده های خویشتن ، بنگر پشیمان آدمم
سر را به پیش افکنده ام ، از جرم خود شرمنده ام
من نیستم حرّ بنده ام ، سر در گریان آدمم
من از تو هستم عذرخواه ، آورده ام بر تو پناه
بر کوییت از جرم و گناه ، با چشم گریان آدمم
از شرم ساری منفعل ، هستم ز درگاهت خجل
ای وای من ای وای من ، چون بید لرزان آدمم
هستم خجل از روی تو ، دل در کمند موی تو
چون طایری در کوی تو ، با بال ایمان آدمم
ای مظهر لطف خدا ، از من جفا از تو وفا
ای خامسی آل عبا ، نزد تو از جان آدمم

گم کرده بودم راه را ، عارف نبودم شاه را
 تا بوسم این درگاه را ، با روح عرفان آمدم
 ای رهبر ایمان من ، ای جان من جانان من
 ای برخی تو جان من ، با عهد و پیمان آمدم
 از دشمنان بگسسته ام ، با دوستان پیوسته ام
 دل را به مهرت بسته ام ، کین سان شتابان آمدم
 گر تن شد از خون لاله گون ، جانم ز غم یابد سکون
 در کوی جانبازی کنون ، از بهر قربان آمدم^۱

حربن یزید ریاحی / ای نور چشم مصطفی

ای نور چشم مصطفی ، من توبه کردم یا حسین
 ای زاده ی خیرالنساء ، من توبه کردم یا حسین
 حرب ریاحی را نگر ، شاهان پریشان آمده
 از کرده های زشت خود ، اکنون پشیمان آمده
 بر آستانت یا حسین ، همچون غلامان آمده
 از لطف خود عفو نما ، من توبه کردم یا حسین
 بگذر ز جرمم از وکرم ، ای زاده ی خیرالبشر
 بنگر به چشمان ترم ، ای زاده ی خیرالبشر
 بین رو سیه و مضطرم ، ای زاده ی خیرالبشر
 ای معدن جود و سخا ، من توبه کردم یا حسین
 آزرده ام قلب حریمت ، ای امام انس و جان

بستم به رویت راه را ، دارم امید عفو از آن
بر درگهت رو کرده ام ، حر را از این در گه مران
بگذر ز جرمم از وفا ، من توبه کردم یا حسین
شاها ندانستم که این ، قوم جفاجو از جفا
حاضر به جنگ می شوند، ای زاده ی شیر خدا
سازند درین صحرا تو را ، بی یاور و بی اقربا
ای باعث ارض و سما ، من توبه کردم یا حسین
شاها نمی دانستم این ، قوم ستم گستر ز کین
بندند و بر روی تو آب ، ای سبط خیرالمرسلین
دلخون نمایند اهل بیت ، اطهرت را این چنین
ای نور چشم مصطفی ، من توبه کردم یا حسین
خواهم که جان سازم ، فدایت ای شها در این زمین
بینم گرفتارت بدست ، قوم عدوان این چنین
گردم فدای غربت ، ای خسرو دنیا و دین
اذنم بفرما ای شها ، من توبه کردم یا حسین

حرّ بن یزید ریاحی / من گمانم نبود، دلکبابت کنند

من گمانم نبود ، دلکبابت کنند
بین دو نهر آب ، منع آبت کنند
آدمد آمدم ، جان فدایت کنم
جان فدای تو و ، ناله هایت کنم
من گمانم نبود ، نقض پیمان کنند

خیمه های تو را ، تیرباران کنند
آدم آدم ، جان فدایت کنم
جان فدای تو و ، ناله هایت کنم
گریه ی اصغرت ، روح من را فسرده
تا به صبح از غم و غصه خوابم نبرد
آدم آدم ، جان فدایت کنم
جان فدای تو و ، ناله هایت کنم
کس نگفتا که او ، فاطمی زاده است
بهر سیراب او ، تیر آماده است
آدم آدم ، جان فدایت کنم
جان فدای تو و ، ناله هایت کنم
از خیامت هنوز ، ناله برپا بود
کس نگفت این فرات مهر زهرا بود
آدم آدم ، جان فدایت کنم
جان فدای تو و ، ناله هایت کنم^۱

طفلان حضرت مسلم / دو طفل در به در در کوفه

دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پريشان و دل افسرده به هر کوه گذر کردند
دو طفل مسلم آواره در کوفه پريشانند
پی بابای گم گشته به هر دو چشم تر کردند
گهی در بند و زنداند گه اندر بیابانها
گهی این سو گهی آن سوی بوم پر خطر کردند
دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پريشان و دل افسرده به هر کوه گذر کردند
دو طفل و این همه دشمن خدا یارو کجا آرند
ز بهر مأمنی هر دو همی خونین جگر کردند
غریبانه بتارکی کجا یکدم برآسایند
به آه و ناله واویلا فکار و در بدر کردند
دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پريشان و دل افسرده به هر کوه گذر کردند
دو صید بی گناهند و پی آنان بود صیاد
بطوفان بلا آنان شکسته بال و پر کردند
دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پريشان و دل افسرده به هر کوه گذر کردند

طفالان حضرت مسلم / دو طفل مسلم از جور فلک

دو طفل مسلم از جور فلک در خون شناور شد
دل اهل ولا پر خون ، ز داغ آن دو سرور شد
به راه حق ز داس ظلم، در دشت شقایق گون
دو گل از بوستان عشق ، در یک لحظه پرپر شد
دریغا شد فدا دو نونهال گلشن توحید
که خالی جایشان در سنگر الله اکبر شد
ز جور حارث بیدادگر ، در وادی غربت
دو یار جان نثار حق ، شهید راه داور شد
هران کس قصه ی پر غصه ی طفلان مسلم را
شنید از هر که در هر محفلی با دیده تر شد
دو ریحانه دو دردانه ، دو پروانه دو آزاده
به طوف شمع بزم عاشقی بی بال و بی پر شد
به غربت حافظی دو لاله ی خونین دشت عشق
به خون آغشته ، از تیغ جفای خصم کافر شد

طفالان حضرت مسلم / ندارد عاشقی عشق فراوانی

ندارد عاشقی عشق فراوانی که ما داریم
ندارد هیچ کس لبهای عطشانی که ما داریم
فدای آخرین لبخند ناز اصغرت گردد
سر از تن جدا و جسم بی جانی که ما داریم
شهادت با اسارت سهم ما از کربلایت شد

خدا را شکر از این حسن پایانی که ما داریم
مدینه مادری در انتظار ماست برگردیم
ندارد کس خبر از مام گر یانی که ما داریم
ندارد هیچ مهمانی مسلمانی شبیه ما
ز غربت میزبان نامسلمانی که ما داریم
همین که زد به روی ما نوا کردیم یا زهرا
رخ ما شد سند بر عشق پنهانی که ما داریم
سر ما را جدا سازد که شاید جایزه گیرد
امان از قاتل بی رحم و ایمانی که ما داریم

طفلان مسلم / امان از ظلم تو حارث

امان از ظلم تو حارث امان از ظلم تو حارث

الا ای حارث ملعون مزین ما را دگرسیلی
به ما ظلم تو شد افزون که گشته روی ما نیلی
کجا رسم است از مهمان پذیرایی شود این سان

ستم هرچه دلت خواهد نما اما مکش ما را
ببر بازار سود آور خدا داند بفروش ما را
اگر کردی چنین احسان شود راضی ز تو مهمان

بیا ما را ببر از یاد برای خاطر زهرا

تو ای صیاد رها بنما در این صحرا ما طفلان
اگر باشد تو را امکان جدا منمای سر طفلان

خدا یا کی شود آید خبر از دامن صحرا
که مهدی از سفر آید گل گمگشته ی زهرا
به امر خالق سبحان بگیرد از همه پیمان

ابا صالح عنایت کن به گلزار رسول الله
بیا حکم ولایت کن برای خون ثار الله
نما آرام دل احسان به هر دردی تویی در مان

طفالان مسلم / ای حارث بی دین

ای حارث بی دین دمی رحمی به ماکن
کمتر به ما غم دیدگان جور و جفا کن
صرف نظر کن از کشتن ما
آتش مزن از کینه بر گلزار طه

ما از طبار مسلمیم ای دشمن دین
ما را مکن در این دم محزون و غمگین
صرف نظر کن از کشتن ما
آتش مزن از کینه بر گلزار طه

از قتل ما آخر چه توضیح می دهی تو

روزی اسیر قهر حی داوری تو

صرف نظر کن از کشتن ما

آتش مزین از کینه بر گلزار طه

آخر خدا در راه حبت جان نثاریم

به شهر شهادت در ره دین بی قراریم

صرف نظر کن از کشتن ما

آتش مزین از کینه بر گلزار طه

این جان چه قربان در ره اسلام و قرآن

اما تو از کارت شوی روزی پشیمان

صرف نظر کن از کشتن ما

آتش مزین از کینه بر گلزار طه

حبیب بن مظاهر / بر حبیبیت ای مولا

بر حبیبیت ای مولا ، رخصتی عطا فرما
سیدی - سین جانم ، سیدی - سین جانم
مهر تو عجین من ، ای گل رسول الله
خاک تو جبین من ، ای گل رسول الله
یاری از تو دین من ، ای گل رسول الله
آدم که جان خود ، بهر تو کنم اهداء
بر حبیبیت ای مولا ، رخصتی عطا فرما
سیدی - سین جانم ، سیدی - سین جانم
آدم که در راهت ، جان خود فدا سازم
خون پیکر خود را ، هدیه بر خدا سازم
تا دل پیمبر را ، از خودم رضا سازم
شایدم ز خون گردد ، لوح نوکری امضاء
بر حبیبیت ای مولا ، رخصتی عطا فرما
سیدی - سین جانم ، سیدی - سین جانم
گر چه موی من باشد ، سر به سر سفیداً
می کنم ز خون رنگین ، در ره تو ای مولا
من درین بیابان و ، تو غریب این صحرا
وای من اگر ببند ، چشم من تو را تنهها
بر حبیبیت ای مولا ، رخصتی عطا فرما

سیدی > سین جانم ، سیدی > سین جانم

حبیب بن مظاهر / کربلا آمد، میهمان از راه

کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله
تا که از خون چهره کند رنگین	جان فدا سازد بهر حفظ دین
کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله
یار ما آمد ، بهر جان بازی	در حریم حق ، بر سرافرازی
کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله
سوی محبوب ، خود حبیب آمد	بهر جان بازی ، بی شکیب آمد
کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله
آمد از ره ، تا جان فدا سازد	آن محاسن را ، هم حنا سازد
کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله
سوی مولا ، بی صبر و تاب آمد	تا محاسن سازد ، خضاب آمد
کربلا آمد ، میهمان از راه	جان نثار آمد ، بهر ثارالله ^۱

حبیب بن مظاهر / من آن سرباز اسلام

من آن سرباز اسلام ، گذشتم از سر و جانم
 براه دین و ایمانم فقط بر او رجا دارم
 ندارم ترسی از عدوان ، روم من جانب میدان
 نثار او نمایم جان که راهی پر بها دارم
 غمی دنیا همه اندر ، دل پر حیرتم افزود

از این غمها به این ریش سفیدم اتکا دارم
نمی دانم جوانی عشق و شوری مثل من دارد؟
به این پیری نثار راه جانان جلوه ها دارم
اگر پیرم ولی عشق جوان دارم در این سودا
بپای دین نمایم خون رگهایم نثار این دم
شوم در کوی جانان لایق قربانی داور
حنا سازم محاسن را به خون سر بها دارم

حبیب بن مظاهر / پیر طریق عشقم

پیر طریق عشقم ای عاشقان حبیبم
بر درد عشق جانان من خود یکی طبیبم
من بر حسین زهرا گرچه غلام پیرم
در جنگ با ستمگر رزم آوری چو شیرم
در جنگ کفر و ایمان یکدم حبیب آمد
مانند شیر غران پیری دلیر آمد
ای لشگر ستمگر آخر چرا ای چنین
این زاده پیغمبر عزیز عالمین است
موی سفیدش آخر از خون خضاب گردید
از زین فتاده بر خاک ز یب تراب گردید
آن پیر عشق حق را در خاک و خون کشیدند
در راه عشق جانان سر از تنش بریدند
در آخرین نفس ها حبیب را حبیبش

می آیدش به بالین آن بهترین طبیبش

حبیب بن مظاهر / مرحبا حبیب من

مرحبا حبیب من مرحبا حبیب من

تا کنی مرا یاری آمدی در این صحرا
می کند دعا امشب بر تو مادرم زهرا
از وفای تو راضی قلب زینب کبری
بودی از ازل با ما مرحبا حبیب من
تا بیای از کوفه چشم به راحت بود
با خبر امامت از سوز و اشک و آهت بود
نور معرفت از آغاز راه نمایت بود
تا شدی در این صحرا یار من حبیب من
ای حبیب من بر من بسته شد ره چاره
طفلم از عطش پر پر میزند به گهواره
روی دست من فردا حاق او شود پاره
می زند به خون اصغر دست و پا حبیب من
نامه های این مردم سر به سر دروغین بود
کارشان از آن آغاز دشمنی به دین بود
تشنه کشتن مهمان ؛ لطف و مهر شان این بود
قتلگاه ما گردد نینوا حبیب من

حضرت عبدالله بن حسن / عمو حسین مظلوم

عمو حسین مظلوم

من ماه مجتبیایم	سرباز کربلایم
قربانی حسین و	جانباز نینوایم
گشته چون میر لشکر	دستم جدا ز پیکر
من اقتدا کنم بر	عموی با وفایم
شد دست من چو سقا	آخر فدای مولا
این دست کوچکم را	من هدیه می نمایم
بنما قبول عمو جان	این هدیه را ز احسان
من در ره تو جانا	هر لحظه جان فدایم
دیدم چو آن عدویم	شد جانب عمویم
ره سوی او بپویم	بر یاری اش بیایم
در قتلگاه یارم	جز او غمی ندارم
دلتنگ و بی قرارم	از یاد خیمه هایم
ای عشق عالمینم	هستی تو نور عینم ^۱

طفلان حضرت زینب / الا ای آسمان عشق

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را
بلاگردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را
بیا و بر مگردان این کفن پوشان زینب را
که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را
تو هر جا رفتی و زینب کنارت بود و ما بودیم
بدنبالت ببر بر نی سر دو یاور خود را
بدان غیرت ز حیرد ، رزم ، از عباس تو داریم
نظر کن رزم شاگردان میر لشکر خود را
ز نسل جعفریم و دست بسته روزی ما نیست
بده اذنی که بگشاییم این بال و پر خود را
وفای مادر ما بعد از این بهتر عیان گردد
تو هرگز نشنوی آه و فغان خواهر خود را
تو می دانی که سیلی خوردن ما در چه بد دردی است
چسان ما بنگریم آزرده روی مادر خود را

طفلان حضرت زینب / دو خورشید جهان آرا

دو خورشید جهان آرا ، دو قرص ماه دو اختر
دو آزاده دو دلداده ، دو رزمنده دو هم سنگر
دو شایسته و دو وارسته ، دو دردانه دو ریحانه
دو نور دیده در دیده ، دو روح روح ، در پیکر
دو یاس ارغوانی نه ، بگو دو آیه ی قرآن

دو یوسف نه دو اسماعیل ، از یک قهرمان هاجر
 کشیده شانه بر مو ، شسته صورت از گلاب اشک
 گرفته هم چو قرآن ، دخت زهرا هر دورا در بر
 به سر شو رو به رخ اشک ، به کف تیغ به دل آتش
 به سیرت سیرت قاسم ، به صورت صورت اکبر
 منای کر بلا گردیده ، محو این دو قربانی
 نوانی نینوا از نای شان ، بر گنبد أخضر
 گرفته دستشان را برده ، با خود زینب کبری
 که قربانی کند در مقدم ، ثارالله اکبر
 بگفت ای جان جان ، جان دو فرزندم به قربانت
 تو ابراهیمی و اینان ، دو اسماعیل ای سرور
 دو اسماعیل نه دو ذبح ، کو چک نه دو قربانی
 قبول در گهت کن ، منتهی بگذار بر خواهر
 اگر اذنم دهی اینک ، به دست خود بگردانم
 دو فرزند عزیز خویش ، را دور سر اصغر
 امید زینب است ، ای آفتاب دامن زهرا
 که افتد این دو قرص ماه ، را بر خاک راهت سر
 سفارش کرده عبدالله جعفر بر من ای مولا
 که این دو شاخه ی گل راه کنم در مقدمت پرپر
 به اذن یوسف زهرا ، دو ماه زینب کبری
 درخشیدند در میدان ، چو خورشید فلک گستر

فلک در آتش غیرت ، ملک در وادی حیرت
 که در آورده در میدان دو حیدر یا دو پیغمبر
 یکی می گفت دو خورشید ، از گردون شد نازل
 یک گفتا دومه تایید ، یا دو آسمان اختر
 ندا دادند ما دو شیر ، زاده ی هستیم زینب را
 که باشد جدّه ی ما فاطمه صدیقه ی اطهر
 پیمبر جدّو و ، مادر بود زینب
 حسین بن علی خال و ، پدر عبدالله جعفر
 خروشدند و هم چون ، شیر با شمشیر در میدان
 دو حیدر حمله ور گشتند ، پر دریای از لشکر
 تو گفתי در اُحد ، تابیده دو بدر جهان آرا
 و یا دو حیدر کرّار ، رو آورده در خیبر
 ز آب تیغ هر یک آتشی ، می ریخت در میدان
 که گفתי شعله ی خشم خدا ، پیچیده در محشر
 ز هم پاشیده چون پیراهن ، از هم هر دو اعضاشان
 ز بس بر جسم شان بنشست ، زخم نیزه و خنجر
 به خاک افتاد جسم پاکشان ، چون آیه ی قرآن
 دریغا ماند زیر دست و ، پا دو سوره ی کوثر
 چو بنشیند از حرم ، فریادشان را یوسف زهرا
 به سرعت آمد و بگرفت ، هم چون جانسان دربر
 دریغا دو همای عشق ، در آغوش ثارالله

همای روح شان از موج ، خون در آسمان زد پر
 چو دید از قتلگاه آرند ، آن دو سرو خونین را
 درون خیمه زینب گشت پنهان با دو چشم تر
 نهان شد در حرم کو را ، نبیند یوسف زهرا
 مبادا چشم حق گردد ، خجل زان مهر بان مادر
 بیا لیلا تماشا کن ، مقام و صبر زینب را
 که در یک لحظه داده ، در ره دین دو علی اکبر
 به ثارالله و صبر زینب و ، خون دو فرزندش
 سلام میثم و ، خلق خدا و خالق داور^۱

طفالان حضرت زینب / دویاس سبز زینب

دو یاس سبز زینب ، رنگ خزان گرفتند
 تا اذن سرافرازی ، از باغبان گرفتند
 تا روی خاک صحرا ، جز خار غم ندیدند
 مانند دو کبوتر ، تا آسمان پریدند
 دل را ز دام غربت ، یک یک جدا نمودند
 جان را فدای جان ، خون خدا نمودند
 با دست مادر خود ، کفن به تن نمودند
 در پیش دایی خود ، هر دو سخن نمودند

با دست مادر خود ، کفن به تن نمودند
در پیش دایی خود ، هر دو سخن نمودند
ای آسمان نظر کن ، ما اختران ماهیم
قربانین عشقیم ، راهی قتلگاهیم^۱

حضرت قاسم بن الحسن / گل خوشبوی باغستان

گل خوشبوی باغستان ختم الانبیا قاسم
نهال نوبر باغ علی مرتضی قاسم
نبی خصلت علی صولت ، گلی از گلشن زهرا
فروغ چشم نجمه بادگار مجتبی قاسم
به عاشورای خون از ظلم و جود کوفیان دون
شهید مکتب حق شد به دشت کربلا قاسم
دهد تا در جهان نسل جوان را درس جانبازی
به میدان شهادت کرد و جان خود فدا قاسم
به راه عشق و ایمان هم سر و هم جان خود را باخت
که تا بر دین و قرآن ، دین خود سازد ادا قاسم
فغان و آه از آن دم ، که در دا مان دشت خون
چو بلبل از نوا افتاد ، اندر نینوا قاسم
به هنگام شهادت رو به سوی خیمه کرد و گفت
عمو جان ، در ره تو جان خود سازد فدا قاسم
الا ای باغبان عشق ، شد از جور گلچینان
چو لاله ، پرپر اندر دامن دشت بلا قاسم
هر آن کس حافظی حاجات خود را از سر اخلاص
به سویش آورد سازد روا حاجت روا قاسم

حضرت قاسم بن الحسن / بیا قاسم جوان من

بیا قاسم جوان من عزیز مهربان من
بحق خالق بی چون مرو از خیمگه بیرون
گل نشکفته ی مادر عزیز حضرت داور
مکن مادر مرا گریان به حق خالق سبحان
رهایم کن روم میدان شوم در راه حق قربان
مکن مادر دگر خوارم زگر عموی بی یارم
چسان دل بر تو بسپارم ز هجران رخت زارم
حسن را یادگاری تو حسین را افتخاری تو
مکن مادر مرا مجنون رهایم کن روم میدان
مکن درد و غم افزون مرو از خیمگه بیرون
وصیت کرده بابایم شوم قربان مولایم
مگو مادر که تنهایم فدای پور زهرایم
تو هم مادر خدا داری چو زینب آشنا داری
بکن بر عمّه ام یاری اگر مهری به ما داری
اگر میدان روی مادر شوی قربان بسان اکبر
مکن قاسم دلم را خون مرو از خیمگه بیرون
مکن قاسم پریشانم که من گریان ز هجرانم
بحق حضرت بی چون مرو از خیمگه بیرون
بیا مادر بحق زهرا گذر از من درین صحرا
مکن شرمنده ام فردا بنزد ایزد یکتا

اگر گشتم شهید از کین مشو از بهر من غمگین
 که می باشم فدای دین بهمانند زنده این آئین
 خداوندا حق زهرا گذر از جرم ما فردا
 رهنانی جمله ای شیعه ز رنج گیتی و عقبا

حضرت قاسم بن الحسن / عمو جان آرزوی دیدن روی پدر دارم

عمو جان آرزوی دیدن روی پدر دارم
 برای دیدن بابا هوای ترک سر دارم
 نگیرم تا ز دستت ساغر سرخ شهادت را
 محال است ای عمو از دامن تو دست بردارم
 علی اکبرت رفت و شد از دست علی سیراب
 منم از تشنگی لبهای خشک و چشم تر دارم
 اگر حرف مرا در محضر تو اعتباری نیست
 من از باب اجازه نامه بهرت معتبر دارم
 به نزد مادرت زهرا بیا و روسفیدم کن
 که من هم خاطر آزرده از دیوار و در دارم
 دلم خواهد که گردم پیش مرگ شیرخوار تو
 که من از تیر و پرپر گشتن اصغر خبر دارم
 من از روز ولادت خوانده ام درس شهادت را
 بپرس از من که تاریخ شهادت را ز بر دارم
 نپنداری ضعیفم من ندارم تاب جنگیدن

به ظاهر کو چک آ مادگی چون شیر نر دارم
 بده اذنم تماشا کن پس از آن مرحبا برگو
 که من آهنگ آزادی به ابنای بشر دارم

حضرت قاسم بن الحسن / ای سرو خونین بدن

ای سرو خونین بدن ، یا قاسم بن الحسن
 ای ماه گل پیرهن یا قاسم بن الحسن
 ای در یتیمی شده خلق جهان را پدر
 ای ز برای عمو پیوسته جای پسر
 ای یوسف فاطمه ، در ماتمت خون جگر
 بر پیکرت بوسه زن ، یا قاسم بن الحسن
 ای در یم خون شده ، پامال جان و تنت
 بر بالینت آمده ، عمو ز سوز تنت
 دل تا قیامت بود ، در ماتمت مبتلا
 ای شمع هر انجمن ، یا قاسم بن الحسن
 ای روز رزم آمده ، آینه ی حیدری
 در کربلا حمله ور گردیده بر لشکری
 پیراهنت شد زره ، هنگام رزم آوری
 نازم به تو صف شکن ، یا قاسم بن الحسن
 ای آفرینش همه افتاده بر خاک تو
 صد پاره قلب عمو ، بر جسم صد چاک تو
 پا مال اسبان چرتا شد پیکر پاک تو

چون لاله و نسترن ، یا قاسم بن الحسن
جسم تو را چون عمو ، بردی سوی خیمه ها
بر روی دستش زدی بسمل صفت دست پا
می زد عمو از جگر فریاد وایلتا
خونین شد او را بدن ، یا قاسم بن الحسن
می شد عمو خون دل ، جاری ز چشم ترش
بردت به سوی حرم نزد علی اکبرش
گویی که دشت بلا شد صحنه ی محشرش
از درد و داغ محن یا قاسم بن الحسن

حضرت قاسم بن الحسن / وی بیا مادر از حرم بیرون

وی بیا مادر از حرم بیرون
سور بستانت می رود میدان
وی کفن بنما بر تن قاسم
مونس جانت می رود میدان
وی بیا مادر درد دل گویم
این دم آخر با تو از احسان
وی مکن دیگر بعدم ای مادر
گریه و زاری ناله و افغان
وی بود یارت اندر این صحرا
ای ستم دیده خالق سبحان
وی مرخص کن مادرا دیگر

این دم آخر مادرا دیگر

وی چسان مانم اندر این دنیا

روح و ریحانم می رود میدان

حضرت قاسم بن الحسن / عمو حسین کجایی

عمو حسین کجایی

من آیه ای شریفم ، آلاله ای لطیفم ابن الکریم ، ابن الحسن یتیمم
در درد سینه سوزم ، با فاطمه سهیمم ای نور کبریایی ، ای جلوه خدایی

عمو حسین کجایی

ماه منیر عشقم ، عمری اسیر عشقم هستم ای قوم کینه ، پرستوی مدینه
باشم کبوتری از ، نسل شکسته سینه دل را به غم نوازید ، بر پیکرم بتازید

عمو حسین کجایی

سردار سر فرازم ، اندوهی جا نگذارم بر غصه مبتلایم ، من غربتی در رسایم
خدای کعبه دل ، می گرید در رثایم بر تن مانده عمو جان ، نقشی ز سم اسبان

عمو حسین کجایی

حضرت قاسم بن الحسن / عمو جان از حرم رو کن بسویم

عمو جان از حرم رو کن بسویم که بیش از پیش محتاج عمویم
بیا بنگر ز پا افتاده ات را تماشا کن برادر زاده ات را
قدم کن رنجه این رنجور در یاب یتیمی کر تو مانده دور یاب
بیا پا بر سرم بگذار دلداری تنم را از زمین بردار دلداری
چو قلبت جسم من هم چاک چاک است به هر جا عضوی از من روی خاک است
عمو شیرازه عمرم گسستند تمام استخوانهایم را شکستند
اگر طفلم کرم چون باب کردم هزاران نیزه را سیراب کردم

به خونی کز تنم گردیده جاری به صد شمشیر دارم یادگاری
ز بس شمشیر خورده جسم زارم که تاب یک عمو گفتن ندارم
نفس گم کرده ره در سینه من که بنشسته عدو بر سینه من

حضرت قاسم بن الحسن / ای خفته به خون سر و چمنم

ای خفته به خون سر و چمنم
قاسم گل رعنا ی حسنم ای خفته به خون سر و چمنم
زد سوز عطش بر دل شررت دردا که چه ها آمد به سرت
چون اکبر خود گیرم به برت
شرمنده ز بابایت حسنم
تو جان حسینی و حسنی خشکیده لب و خونین دهنی
یک لحظه بگو با من سخنی
یا در یم خون بشنو سخنم
تو نسترن و تو یاس منی تو باغ گل احساس منی
هم اکبر و هم عباس منی
تو جای عمو ، جای تو منم
ای بسته حنا از خون گلو فرزند حسن ، داماد عمو
خون گریه کنم در بین عدو
بوسه به گُل رویت بز نم
نور بصرم ، امید دلم بالله ز لب خشکت خجلم
چون شعلۀ آتش مشتعلم
یاد عطشت غرق محنم

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

حضرت قاسم بن الحسن / ای عمو جان ای عمو جان

ای عمو جان ، ای عمو جان ، ای عمو جان
یابن زهرا دیده بگشا کن تماشا حال من را
در خسوف از ابر خون بین ماه کنعان حسن را
از فرس تا من فتادم ، سویم از هر سو دویند
تا که گفتم من یتیم ، با لگد نازم خریدند
لحظه های آخرم شد ، جلوه کن ماه منیرم
آرزو دارم عمو جان ، روی دامنانت به میرم
نور چشم هر دو عالم ، چشم من در خون نشسته
ای امام دلشکسته ، استخوان من شکسته
ای صبا رو سوی خیمه ، تو بگو با آل هاشم
کس نباشد دیده بر ره ، بین ره افتاده قاسم
ای امام تشنه من! تشنگی رفته ز یادم
تا که تیر آمد به سویم ، یاد با بایم فتادم
دیدنی شد حجله گاهم ، ای عزیز بهتر از جان
جای نُقل شادی اینجا ، گشته قاسم سنجباران
سید محسن حسینی

حضرت علی اصغر / بیا ای غنچه باغ ولا

بیا ای غنچه ی باغ ولا ای راحت جانم
 الا ای بلبل خوش خوان ای بی شیر عطشانم
 چرا پژمرده و خاموشی ای طفل کفن پوشم
 برویم دیده بگشا و بزن ناخن به پستانم
 اگر در سینه شیرم نیست و بی آبی این صحرا
 بیا اینک بنوش از آب چشم و شیر ی جانم
 تمام وحش و طیر سیراب گردد اندر این وادی
 ولی پژمرده و لب تشنه ی مرغ خوش الحانم
 بخواب ای نازدانه روی دامن من دلریش
 که از هجر تو می سوزم در آه و سوز و افغانم
 دگر هرگز ننوشم آب سرد ای راحت جانم
 که دیدم تشنه جان دادی عزیزم پیش چشمانم
 تو خوش جان دادی ای ناخورده شیرم در لب دریا
 دلم پر خون ز داغت روز و شب ای ماه تابانم
 بود با من همیشه هم نوا فرقانی از هجرت
 بود روز قیامت شامل او لطف و احسانم^۱

حضرت علی اصغر / نجستی جز به خون خویش

نجستی جز به خون خویش در مان دل خود را
 ز تیر خصم بگرفتی شقای عاجل خود را
 لبست بسته دلت با حق سخن می گفت فرزندم
 چرا خندیدی و نفرین نکردی قاتل خود را
 دو خون را بر سما پاشیدم و تقدیم حق کردم
 یکی خون گلوی تو یکی خون دل خود را
 مگر نه دوست بهر دوست دسته گل برد من هم
 گل از خون تو دادم کردگار عادل خود را
 جهان بحری پر از فتنه تو در امواج آن تنها
 ندیدی جز به روی دست بابا ساحل خود را
 بجز تو ای دو دست کوچک مشکل گشا اصغر
 کسی با تیر قاتل حل نکرده مشکل خود را
 تمام حاصل عمر تو بود این چند قطره خون
 که تقدیم خدا کردی تمام حاصل خود را
 سرافرازم که هنگام ملاقات خداوند
 وضو بگرفتم از خون گلوی خشک فرزندم

حضرت علی اصغر / دلم چون لاله ی پرپر

دلم چون لاله ی پرپر در این سوزنده صحرا شد
 که با تیر سه شعبه غنچه ی نشکفته ام وا شد

بخند اصغر که بعد از قتل هفتاد و دو سربازم
شهادت نامه ام امروز با خون تو امضا شد
شهیدانم همه دادند جان در دامن صحرا
تو تنها در شهادت مقتلت آغوش بابا شد
تو تا گشتی نشان تیر خم کردی سر خود را
ندیدی قامت من در غمت مثل کمان تا شد
کنم از اشک خونین گل نثار جسم مجروح
که لبخند شهیدانم ز گل زخم تو پیدا شد
خدایا شاهی پیش دو چشمم بر سر دستم
گلوی تشنه ی طفلم نشان تیر اعدا شد
ز شصت حمله تیری به حلق اصغر آمد
که شد آن تیر مسمار و فرو در قلب زهرا شد
ذبیح کوچکم تا با گلوی تشنه جان دادی
زمین از اشک چشم هاجران در خیمه دریا شد
ز دشمن خواستم با جرعه ای آبی کند سیرت
نگفتم تا که با تیر سه شعبه گیرد از شیرت

حضرت علی اصغر / حلقوم پاره پاره

حلقوم پاره پاره خالی است این گهواره
ای غنچه ی خموشم اصغر کنار دوشم
ای طفل شیرنوشم خالی است این گهواره

ای تشنه ی جگر سوز این خواب را میاموز
بازی زما تو هر روز خالی است این گهواره
ای طفل شیر خوارم حلقه ز تیر پاره
خون میزند فواره خالی است این گهواره
ای گل بیا در آغوش بنشین تو بر سر دوش
گشتی چرا تو خاموش خالی است این گهواره

حضرت علی اصغر / اصغر زارم نور چشمانم

اصغر زارم نور چشمانم ای مه تابان طفل عطشانم
از غمت بابا من پریشانم در نوای تو دیده گریانم

در حرم از کین آب شد نایاب تشنگی برده از تو صبر و تاب
گاه بیهوشی گاه به حال خواب حال زار تو کرده حیرانم

جرعه ی آبی بهر تو درمان آب نوشیدی از دم بیکان
چهره بگشودی چون گل خندان تا نسوزانی قلب سوزانم

این چه تیری بود کرده بیهوشت از جفا ببرید گوش تا گوشت
خون روان گشته از گلوی تو من چه سازم ای نور چشمانم

من خلیل الله تو ذبیح آن به ز اسماعیل گشته قربانی
می روی اکنون سوی پیغمبری دهد آبت ساقی کوثر

حضرت علی اصغر / تشنه‌ی آبم عمو

تشنهٔ آبم عمو ، تشنهٔ آبم عمو نگر به چشم ترو قلب کبابم عمو
 عمو تویی حامی و پناه اهل حرم
 به خیمهٔ کودکان ز مرحمت نه قدم
 نما به لب تشنگان تفقدی از کرم
 تو را به جان حسین بده جوابم عمو
 به کودکان داده ای وعدهٔ آب روان
 ز تشنگی داده اند ز کف قرار و توان
 ز آه جانسوزشان سیه شده آسمان
 از این غم جانگداز در التهام عمو
 تو چون شدی از فرات ، روان سوی علقمه
 ز کوفیان شد بلند هیاهو و همهمه
 تو را به جان حسین به مادرت فاطمه
 بیا که از دوری ات در اضطرابم عمو
 بیا که شد عالمی ، مات ز ایشار تو
 گشته به رنگ شفق ، صحنهٔ پیکار تو
 چو شد جدا از بدن ، دست علمدار تو
 ربنده داغت ز دل تاب و توانم عمو

حضرت علی اصغر / بخواب اصغر گل پژمرده‌ی من

بخواب اصغر گل پژمردهٔ من بخواب ای غنچهٔ تیرخورده ی من
 گل نازم چرا رنگت پریده لب‌ت جز اشک من آبی ندیده
 بخواب ای اصغرم بابا نیاید دگر از علقمه سقا نیاید
 بخواب ای اصغرم شد مشک پاره نبینی گوش‌ها بی گوشواره
 علی جان از دلم خبر نداری علی اصغر مگر مادر نداری

گل شش ماهه ام را حرمه چید مگر عمه گلویش را نبوسید
 الهی حرمه از غم بسوزی که دیگر حنجر طفلی ندوزی
 به چشم خویش می کردم نظاره گلوی اصغرم شد پاره پاره
 مچین خشت احد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم
 دوید او را گرفت با آه و زاری که ای اصغر مگر مادر نداری

حضرت علی اصغر / اصغر اصغر، ای طوطی خاموشم

اصغر، اصغر، ای طوطی خاموشم

تشنه ، تشنه ، تشنه ، جان داده در آغوشم

غذچه پرپر ، در خون شناور ، ای علی اصغر ، ای علی اصغر

مادر، مادر، مادر، زد بوسه به روی تو

من صورت خون شستم ، از خون گلوی تو

غذچه پرپر ، در خون شناور ، ای علی اصغر ، ای علی اصغر

در مسلخ عشق و خون ، شش ماهه فدا کردم

خون گلوی او را ، تحویل خدا کردم

غذچه پرپر ، در خون شناور ، ای علی اصغر ، ای علی اصغر

ای آبروی قرآن ، رخساره گلگونت

از حنجر خشکیده ، فواره زده خونت

غذچه پرپر ، در خون شناور ، ای علی اصغر ، ای علی اصغر

از خون گلوی خود ، گل جا مه بتن کردی

من گریه به تو کردم ، تو خنده به من کردی

غذچه پرپر ، در خون شناور ، ای علی اصغر ، ای علی اصغر

غلامرضا سازگار (میثم)

حضرت علی اصغر / ای لاله‌ی بوستانم

ای لاله بوستانم ، ای کودک عطشانم
 داغ لب خشک تو ، آتش زده بر جانم
 لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر
 از داغ غم مرگت ، خونین جگرم کردی
 ای طوطی پر بسته ، بی بال و پرم کردی
 لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر
 ای یاور بی یارم ، شش ماهه طر فدارم
 لب تشنه ترا بردم ، در محفل دادارم
 لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر
 تنها نه براه دین ، شش ماهه فدا دادم
 من خون گلویت را ، تقدیم خدا دادم
 لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر ، لالائی علی اصغر

حضرت علی اصغر / بخواب ای نوگل پژمان و پرپر

بخواب ای غنچه افسرده اصغر
 ندیده دامن پر مهر مادر
 که خاموش است صحرا بار دیگر
 نه دیگر نعره الله اکبر
 توئی صحرا و چندین نعش بی سر
 که اینجا خفته هم قاسم هم اکبر
 که از خون گلو لب میکنی تر

بخواب ای نوگل پژمان و پرپر
 بخواب آسوده اندر دامن خاک
 بخواب و بخواب راحت کن شب و روز
 نمی آید صدای تیر و شمشیر
 همه افتاده در خوابند و خاموش
 نترس ای کودک ششماهه من
 مگر باز از عطش میسوزی ای گل؟

بسوزد جان آن صیّاد کافر
که کرد این غنچه را نشکفته پر پر
که اصغر روز حشر آید به محشر

که با تیر سه شعبه کرده صیدت؟
خدایا بشکند آن دست گلچین
قیامت می شود آندم «حسانا»

حضرت علی اکبر / علی اکبر چو در میدان

علی اکبر چو در میدان ، تنش آغشته در خون شد
به خیمه مادرش لیلا ، ز غصه زار و مجنون شد
دل من شاد بود از آن که ، دارم چون تو فرزندی
ولیکن از فراق روی ، زیبای تو محزون شد
تو رفتی ای جوان سوی ، جنان از این جهان اما
نمی دانی که حال مادر ، پیرت ز غم ، چون شد
ز هجر ماه روی تو ، سیه شد هم چو شب روزم
فرا تر دود آه از ، سینه ام از بام گردون شد
سکینه خواهرت ای یوسف ، مصر وجود من!
دلش از انتظار با غم و ، اندوه ، مقرون شد
چو دیدم پیکر پاک تو را صد چاک از خنجر
دمادم صبر من کم گشت اشک و آهم افزون شد
بسان لاله شد خونین ، دلم از داغ تو آن دم
که از خون تو یکسر لاله گون ، دامان هامون شد
نخواهم کرد سیر و سرو ، دیگر در گلستان ها
کنون کافتاده ات بر خاک ، سرو قد موزون شد
دمی کز غم سرود این ، سوگ نامه اختر طوسی

دلش خون گشت و با اشک ، روان از دیده بیرون شد^۱

حضرت علی اکبر / خزان می تاخت از هر سو

خزان می تاخت از هر سو ، به سوی گلشن زهرا
 حسین و دشتی از لاله ، میان کربلا تنها
 به زیبایی پیغمبر ، به میدان می رود اکبر
 چه خوش قامت چه خوش منظر بر او بابا نظاره گر
 چه تنها می رود اکبر ، چه شیدا می رود اکبر
 حسین بر قامتش خیره ، چه زیبا می رود اکبر
 به دشمن سخت می تازد ، که بنیادش براندازد
 نباشد کس جلو دارش ، که یک لشکر تبه سازد
 عطش بر جانش افزون شد ، ز لشکرگاه بیرون شد
 ز تیغ دشت جیحون شد ، تنش از زخم گلگون شد
 صدا زد سخت بی تابم ، پدر جان زود دریابم
 بنوشام جرعه ی آبم ، رهایی از عطش یابم
 عزیزم گرچه بی تابی ، نمانده قطره ی آبی
 شهادت را چو دریایی ، ز جدّ آب می یابی
 بین لبهای عطشانم ، عطش بر جان طفلانم
 به آغوش شهادت رو ، نکن بی تابی ای جانم
 سری پر شور از ایمان ، به شوق دیدن جانان

دو باره با لب عطشان ، روان شد جانب میدان
 تن تنهها به لشکر زد ، به لشکر مثل حیدر زد
 ز هر سو یک تنه سر زد ، به قلب کفر خنجر زد
 توانش از عطش کم شد ، قد رعنای او خم شد
 روانش فارغ از غم شد ، غمش داغ دو عالم شد
 چو رنگین شد تنش از خون ، به شیون زینب محزون
 دوید از خیمه ها بیرون ، بغل کرد آن تن گلگون
 حسین و خیمه ها تنها ، میان کربلا تنها
 در امواج بلا تنها ، میان غم رها تنها
 ز تو دنیای بی پروا ، خزان شد گلشنی زهرا
 هنوزم مانده ی بر جا ، برو آف بر تو ای دنیا^۱

حضرت علی اکبر / نورچشمانم ای علی اکبرم

نورچشمانم ای علی اکبرم
 ماه تابانم ای علی اکبرم
 دیده بگشا یک یکه طلوسم
 در دم آخر تالبت بوسم
 داغت از دنیا کرده مایوسم
 شد ز و کف جانم ای علی اکبر

باغ امیدم بی ثمر گشته
مادرت لایلا بی پسر گشته
قلب بابایت پر شرر گشته
سرو بستانم ای علی اکبرم
تا رسید از کین جان تو بر لب
روز بر من گشته تیره هم چون شب
می کشد خود را خواهرم زینب
بهت ای جانم ای علی اکبر
نوجوان من جان فدای تو
قامتم شد خم در عزای تو
رو که می ایم از قفای تو
مونس جانم ای علی اکبر
بر سرت با با عشق جانان بود
در دلت بابا نور ایمان بود
از لبّت جاری صوت قرآن بود
ای خوش الحانم ای علی اکبر
رسم دین داری بوده راه تو
این بود جرم و این گناه تو
کربلا گشته قتلگله تو
دل پریشانم ای علی اکبر
نوحه گر سیفی شد برای تو

اشک اوجاری شد برای ما
بر سرش شور کربلای ما
من که می دانم ای علی اکبر^۱

حضرت علی اکبر / الا ای نوگل پرپر جوان مرگم علی اکبر
الا ای نو گل پرپر جوان مرگم علی اکبر
شبیه روی پیغمبر شود جانها به قربان
علی قربان بالایت فدای روی زیبایت
که در خون گشته ماوایت ز ظلم نامسلمانت
بخیمه مادرت لیلا نشسته با دوصد غوغا
الا ای ماه خوش سیما بود محزون و نالانت
الا ای نور چشمانم عزیز بهتر از جانم
نظر کن چشم گریانم علی در پیش چشمانت
بگو کی با دم خنجر الا ای ماه خوش منظر
تو را کرده چو گل پرپر فدای جسم بی جانت
چه رفتی در جنان با با بگو با مادرم زهرا
حسینت یکه و تنها میان قوم نادان است

حضرت علی اکبر / علی اکبر دلم را در غمت خون کردی و

رفتی

علی اکبر دلم را در غمت خون کردی و رفتی
ز دستم اختیار و صبر و بیرون کردی و رفتی
نگفتی چون کند بیچاره لیلا مادرم از غم
دچار درد هجرانم چه مجنون کردی و رفتی
به هنگام شهادت گلشن آل پیمبر را
ز خون پیکرت صد اره گلگون کردی و رفتی
تو در خون خفتی و بر هم زدی سا مان لیلا را
ز چشمم خون همی مانند جیحون کردی و رفتی
بناکامی چه از دار فنا بار سفر بستی
جوانان را بعالم زار و محزون کردی و رفتی
ز کویت بر اسیری می برندم سوی شام امشب
مرا آخر اسیر فرقه ی دون کردی و رفتی
برای مادران بسیار داغ نوجوان سخت است
به جانم ماتم ا ندر ماتم افزون کردی و رفتی
چسان مادر بیند جسم صد چاک جوانش را
ز داغ خویش لیلا را جگر خون کردی و رفتی
زبان حال لیلا را به نظم آوردی ای شیعہ
هزاران را بفکر طبع موزون کردی و رفتی

حضرت علی اکبر/آفرین آفرین حمله کن اکبرم

آفرین آفرین ، حمله کن اکبرم

در قد و قامتت ، مثل پیغمبری

کودکان در حرم ، ذکرشان آب و آب

ای به شمشیر تو ، جسم شیران شکار

ای علی را به جنگ ، وارث و یادگار

مثل بابایت حسین ، تیغ کین می زنی

پیکر خصم را ، بر زمین می زنی

ای به سر پنجه ات ، ذوالفقار علی

ای به میدان جنگ ، یادگار علی

عمّه و خواهرت ، منتظر در حرم

تا تو برگردی ای ، نور چشم ترم

ای پدر ، کشته ی ، تیغ ابروی تو

ای به قربان آن ، زور بازوی تو

کودکان در حرم ، ذکرشان آب و آب

پیش چشم رباب ، رفته اصغر ز تاب

حضرت علی اکبر/علی تازه جوانم

علی تازه جوانم علی راحت جانم

به آهی ، نگاهی ، رضا کن دل باب

تو بگشا ، لب ت را ، علی اکبر لیلا

علی تازه جوانم علی راحت جانم

تو بودی علی جان ، همه عشق و امیدم
 ببین با چه حالی ، کنار تو رسیدم
 چنین داغ تو دیدن کجا بود گمانم
 علی جان تو راحت! شدی از غم دنیا
 پس از تو شنیدم من ، غریب و تک و تنها
 چگونگی به خیام این خبر را برسانم
 دل افروخت ، جگر سوخت ، از این ماتم سنگین
 خدا خواست که زینب ، رسید از پی تسکین
 گشال لب به کلامی بده تاب و توانم
 از آن غم که داغت ، رسانده به دل من
 بسی سخت تر از آن ، بود طعنه دشمن
 که در خنده دشمن بود سوز نهانم

حضرت علی اکبر / بابایا که تیر جفا ساخت کار من

بابایا که تیر جفا ساخت کار من
 برگی نچیده گشت ، خزان نوبهار من
 بابا ز پا فتادم و جانم به لب رسید
 دست اجل گرفت ز کف اختیار من
 قاتل تنم ز خنجر کین پاره پاره کرد
 رحمی نکرد بر مژه اشک بار من
 تا بر تنم بود رمقی ای پدرایا
 بنگر به وقت مرگ بر احوال زار من

این ضربت عمود که فرقم شکسته است
 برده ز دل تحمّل و از جان قرار من
 از تیغ ظلم رشته عمرم ز هم گسیخت
 لایلا بگو دگر نکشد انتظار من
 بابا به همراهان و رفیقان من بگو
 شبهای جمعه پا نکشند از مزار من
 در لاله زار لاله رخان چون کنند رو
 گاهی کنند یاد دل داغدار من
 جودی هزار شکر که در مدح شاهدین
 آمد تمام ، روز من و روزگار من
 جودی خراسانی

حضرت علی اکبر / بگوشم آید از میدان صدای اکبرم زینب
 بگوشم آید از میدان صدای اکبرم زینب
 حرم را لاله باران کن برای اکبرم زینب
 مرا ذکر علی بر لب علی بابا صدا می زد
 خودم دیدم میان خون جوانم دست و پا می زد
 سرشک از دیده باریدمم به موج خون قمر دیدم
 بنالید ای بنی هاشم که من داغ پسر دیدم
 علی افتاده خاموش و سخن با ما نمی گوید
 سراپا گوشم اما او دگر بابا نمی گوید
 خدایا من پدر هستم جوانم رفته از دستم

دگر دست از جهان شستم دگر لب از سخن بستم
 عدو از داغ فرزندم به زخم دل شفا داده
 به خونین لاله ام آب از دم تیغ جفا داده
 علی جان چشم خود بگشا که داغت قاتلم گشته
 تو خفتی ، خنده دشمن تسلائی دلم گشته
 حاج غلامرضا سازگار

حضرت علی اکبر / تویی شمع شبستانم

شدی مانند گل پرپر ، علی اکبر علی اکبر

تویی شمع شبستانم ، چرا در پیش چشمانم

لب خونین ز هم بگشا
 علی اکبر ، علی اکبر
 امید من ، امید من
 علی اکبر ، علی اکبر
 چو جان از خود جدا کردم
 علی اکبر ، علی اکبر
 پدر گرم عزاداری
 علی اکبر ، علی اکبر
 دگر بعد از تو خاموشم
 علی اکبر ، علی اکبر
 که زینب از حرم آید
 علی اکبر ، علی اکبر

به جان مادرم زهرا
 بگو بار دگر بابا
 گل سرخ و سپید من
 شهید من ، شهید من
 جوانم را فدا کردم
 که تقدیم خدا کردم
 پسر ، خون در رُخش جاری
 حرم در گریه و زاری
 صدايت مانده در گوشم
 دگر آبی نمی نوشم
 بپوشان زخم خود شاید
 برویت دیده بگشاید

غلامرضا سازگار

حضرت علی اکبر / اکبر تو گل لیلای منی

اکبر تو گل لیلای منی

اکبر تو گل لیلای منی یک لحظه بگو با من سخنی
با اشک بسر خونت ز دهن شویم که مگر حرفی بزنی

اکبر تو گل لیلای منی

ای سرو بخون غلطیده من روح تو چراغ دیده من
بر خاک سیه خوابیده من چون لاله چرا نقش چمنی

اکبر تو گل لیلای منی

ای فرق تو از هم گشته جدا ای کشته شده در راه خدا
دردا که سرت بشکسته علی گریم ز غمت پیوسته علی

اکبر تو گل لیلای منی

تا کی ز دو چشم بسته علی آتش به دل بابا فکنی
تو دسته گل کوثر شده ای هم یاس منی هم یاسمنی

اکبر تو گل لیلای منی

حضرت ابوالفضل العباس / چرا ای غرقه خون

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی خیزی
 حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی
 نماز ظهر را با هم ادا کردیم در مقتل
 بود وقت نماز عصر ، آیا بر نمی خیزی
 خیام کودکان خالی ز آب است و پر ز افغان
 چرا سقای من ، از پیش دریا بر نمی خیزی
 عدو از چار سو آهنگ یغمای حرم دارد
 چرا آخر برای دفع اعدا بر نمی خیزی
 منم تنهایی و تنها عزیزانم به خون غلطان
 چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی خیزی
 شکست از مرگ تو پشتم ، برادر داغ تو کشتم
 که می دانم دگر از خاک صحرا بر نمی خیزی
 به دستم تکیه کن برخیز ، با من در بر زهرا
 چو می بینم ز بی دستی کز جا بر نمی خیزی

حضرت ابوالفضل العباس / پیر عرفان من ای حسین جان

پیر عرفان من ای حسین جان	نور چشمان من ای حسین جان
جان جانان من ای حسین جان	دین و ایمان من ای حسین جان
یا حسین یا حسین جان	یا حسین یا حسین جان

منکه سقای آل رسولم
بر غلامی خود کن قبولم
یا حسین یا حسین یا حسین جان
از غم کودکان دل ملولم
تا که آبی رسانم به طفلان
یا حسین یا حسین یا حسین جان

مرد دریا دل انقلابم
شب شکن هم چنان آفتابم
یا حسین یا حسین یا حسین جان
گرچه از تشنگی دل کبابم
بر سر من بود تاج ایمان
یا حسین یا حسین یا حسین جان

چرخ گردون شده لاله پرور
گشته قلب سکینه مکدر
یا حسین یا حسین یا حسین جان
تشنه مانده به گهواره اصغر
می فشاند گهر همچو باران
یا حسین یا حسین یا حسین جان

لاله های چمن داغدارند
همچو ابر بهار اشک بارند
یا حسین یا حسین یا حسین جان
بلبلان خسته و بی قرارند
تا ثریا رسد بانگ افغان
یا حسین یا حسین یا حسین جان

دشت و صحرا ز خون لاله پوش
است
یا حسین یا حسین یا حسین جان
خاطرم گشته از غم پریشان
یا حسین یا حسین یا حسین جان^۱

حضرت ابوالفضل العباس / عباس عمو جانم من آب نمی خواهم

عباس عمو جانم من آب نمی خواهم

آب از تو طلب کردم سودای عجب کردم
از گفته پشیمانم من آب نمی خواهم
ای خزر بیابانم من آب نمی خواهم
سقای یتیمانم من آب نمی خواهم
آتش به جگر دارم سوی تو نظر دارم
ای شمع شبستانم من آب نمی خواهم
از خاک مرا بردار بر زانوی خود بگزار
ای جسم و دل و جانم من آب نمی خواهم
از خدمت بابایم در نزد تو می آیم
بنشان تو به دامانت من آب نمی خواهم
میلم به فرات نیست امید حیاتم نیست
ای خزر بیابانم من آب نمی خواهم

حضرت ابوالفضل العباس / من که پرپر به روی زمینم

من که پرپر به روی زمینم لاله ی سرخ ام البنینم

ای حسین جان بیا در کنارم
با لب تشنه جان می سپارم
علقمه پر شد از عطر زهرا
سر به دامن او می گذارم

من که از غصه در پیچ و تابم
امشب از داغ تو دلکیابم
جان دهم با لب تشنه اما
خجالت کودکان کرده آبم
یا ا خا من ز عشق تو مستم
عاشق روی تو از الستم
جای گل می گذارم حسین جان
بر سر راه تو هر دو دستم
در کنارم برادر رسیده
با لب خشک و قد خمیده
که زند بوسه بر دست سقا
که گذارد به روی دو دیده

حضرت ابا الفضل العباس / زاده علی شه خوبان کربلا

زاده علی شه خوبان کربلا تشنه فتاده به میدان کربلا
ظلم به دشت کربلا بی حد شد
آل مرتضی را میسر آب هم نشد
کرده عجب حرمت مهمان کربلا تشنه لب فتاده به میدان کربلا
عباس را از بدن دستش بریدن
مشک پر از آب را از کین دریدند
کشته شد آن ساقی میدان کربلا تشنه فتاده به میدان کربلا

نو گل باغ حسن داماد قاسم

به دشت کربلا بین دردانه قاسم

جسم عزیزش بنگر در کربلا تشنه لب فتاده به میدان کربلا

عون و جعفر نگر دستش بریدند

اکبر نو جوانت فرقش دیدند

کرده عجب حرمت مهمان کربلا تشنه لب فتاده به میدان کربلا

کشته شم شیر و سنان گشته اکبر

تیر جفا خورده به حلقوم اصغر

من فدای کودک عطشان کربلا تشنه لب فتاده به میدان کربلا

حضرت ابوالفضل العباس / ساقی کودکان ، علقمه غرق خون

ساقی کودکان ، علقمه غرق خون

ساقی کودکان ، علقمه غرق خون

دسته‌هایش جدا ، بیرقش واژگون

پشت مرا شکستی در این دشت خون

مشک آبش به یک سو دریده نگر

دست‌هایش به یک سو بریده نگر

پیکرش غرق در خون تپیده نگر

چشم‌ها خورده تیر از جفای خسان

جوی خون ای خدا! از دو چشمان روان
 مادرش فاطمه علقمه نوحه خوان
 از عمود جفا ، گشته فرقیش دوتا
 از غمش شاه دین ، گشته قدش دوتا
 تا رسید علقمه ، ناله یا ابا
 یا ابا! بعد تو ، بی برادر شدم
 بی علمدار و بی ، یار و یاور شدم
 بی پناه و سپهدار و لشکر شدم
 خیز از جا علمدار میدان من!
 آب آور تو از بهر طفلان من
 خیمه در انتظار ، طفل عطشان من
 شاه دین گشت خم ، برگرفت از زمین
 دست ببریده را ، پس گذاشت بر جبین
 بوسه زد بر دو دست علمدار دین
 ای علمدار من! ای وفادار من!
 خیز و از جا ببین ، قلب خونبار من
 ده تسلی تو بر ، خواهر زار من
 خواهرانت ببین ، خیمه گه بی پناه
 زینبم می کند ، سوی علقم نگاه
 صالحی نوکر ، ساقی کربلا

حضرت ابوالفضل العباس / منم یا ایها الناس ، باب الحوائج عباس

منم یا ایها الناس ، باب الحوائج عباس

کجایی ، بیینی ، مادر م ام البنین	عباست، افتاده ، از صدر زین به زمین
منم یا ایها الناس	باب الحوائج عباس
برادر، حسین جان، بیا سوی علقمه	آمده ، از جنان ، مادر ما فاطمه
منم یا ایها الناس	باب الحوائج عباس
برادر، حسین جان، بیا دمی بر سرم	پاک بنما ، اشک از ، دو دیدگان ترم
منم یا ایها الناس	باب الحوائج عباس
من گل ، گلزار ، علی مرتضایم	حافظ ، پرچم ، خونین کربلایم
منم یا ایها الناس	باب الحوائج عباس
باشد، این ، آخرین، آرزوی حزب الله	ببینید ، شش گوشه ، قبر اباعبدالله
منم یا ایها الناس	باب الحوائج عباس

حضرت ابوالفضل العباس / ای که تویی مظهر الله و نور

ای که تویی مظهر الله و نور	نور خدا کرده ز رویت ظهور
ای ز بزرگی به علی منتسب	ماه بنی هاشمت آمد لقب
شیر فلک رم کند از بیم تو	بود علی رهبر تعلیم تو
از تو پسر زبیداگر خاکیان	فخر فروشنند بر افلاکیان
ای حرمت قبله اهل صفا	ختم شد الحق به تو نام و فا
قبله آفاق بود روی تو	کعبه عشاق بود روی تو
پیر خرد طفل دبستان تو	عشق بود بنده فرمان تو

از شهدا برده ز میدان عشق
 خسرو دین با فر شاهنشهی
 دست و علم تا که برافراستی
 نزد خسان کی سپر انداختی
 از شرر عشق اگر سوختی
 دین خدا بر تو در آن دار و گیر
 وه که عجب دست گرفتی ورا
 ای به لبیت چشمه آب حیات
 پشت حسین از غم قتلت شکست
 گفت در آن ورطه به آه و فسوس
 بعد تو ای مهر دل افروز من
 پیکر تو غرق به خون در برم
 باب حوائج تویی و از وفا

گوی سبق در خم چوگان عشق
 داد ترا رایت فرماندهی
 پر چم اسلام پیا داشتی
 پیش بلا سینه سپر ساختی
 مشعل توحید برافروختی
 دست برآورد که دستم بگیر
 دست بدادی و نکردی رها
 تشنه شدی کشته کنار فرات
 سرو قدش خم شد و از پا نشست
 آه که از گردش چرخ عبوس
 تیره تر از شام شده روز من
 چشم به راه تو بود دخترم
 کن نظر از لطف به سوی « صفا »
 علی صفا تهرانی

حضرت ابوالفضل العباس / علمدار سپاهم ای برادر

علمدار سپاهم ای برادر
 فلک آخر تو را از من جدا کرد
 به هر غم یار و غمخوارم تو بودی
 تو در خون خفته ، من یاور ندارم
 من آخر پادشاه مُلک و دینم

شهیید بی گناهم ای برادر
 به هجران تو ما را مبتلا کرد
 علمدار و سپهدارم تو بودی
 معین و مجرمی دیگر ندارم
 در این صحرا غریب و بی معینم

کسی نشنیده شاهی بی علمدار	به عالم جز من مظلوم و بی یار
اگر چه کرده پیر و ناتوانم	فراق اکبر رعنا جوانم
همه راه امیدم گشته بسته	ولی از مرگ تو پشتم شکسته
ز قید درد و غم آزاد گشتند	دریغا دشمنانم شاد گشتند
ندارم من دگر چون یار و یاور	پس از مرگ تو ای جان برادر
ز جا برخیز و رو درخیمه ها کن	عالم را نوبت دیگر بپا کن
ز سوز تشنگی بی صبر و تاب است	سکینه منتظر از بهر آب است
دریغا در وطن صغرای محزون	تو اندر این زمین افتاده در خون
به راه کربلا در انتظار است	ز هجرت روز تا شب اشکبار است
چو باران اشک می ریزد ز رخسار	از غم « ذا کر » شوریده زار

جوهری

حضرت ابوالفضل العباس / منم سقای طفلانت حسین جان

منم سقای طفلانت حسین جان	شود جانم به قربانت حسین جان
حسین جانم حسین جانم حسین جان	
تو شمع محفل اهل ولایی	امیدی عاشقان کربلائی
تو مولای شهیدان خدایی	فدای لب عطشانت حسین جان
حسین جانم حسین جانم حسین جان	
حسین جان من علم دار تو هستم	بجز تو از همه عالم گسستم
شود گر قطع از پیکر دو دستم	نیچم سر ز فرمانت حسین جان
حسین جانم حسین جانم حسین جان	

به حقّ مادرت ز هرای ا طهر به بابایم علی ساقی کوثر
که در راه رضای حیّ داور نمایم جان به قربانت حسین جان

حسین جانم حسین جانم حسین جان

برادر تا به تن باشد مرا جان مبر در خیمه جسمم را ز میدان
که باشم منفعل از روی طفلان به قربان عزیزانت حسین جان

حسین جانم حسین جانم حسین جان

از این غم دوستانت بیقرارند ز داغ جانگدازت سوگووارند
چو مردانی پریشان روزگارند به سوگ جمله یارانت حسین جان

حسین جانم حسین جانم حسین جان

مردانی

حضرت ابوالفضل العباس / من گدایم گدای ابوالفضل

من گدایم گدای ابوالفضل	می کنم جان فدای ابوالفضل
مهر او در دلم جا گرفته	زنده ام با ولای ابوالفضل
فخرم این بس که هستم به عالم	خادمی در سرای ابوالفضل
روز و شب اشک ریزم به دامن	در غم و در عزای ابوالفضل
بسکه جانسوز باشد غم او	جان به قربان فرق دوتای ابوالفضل
بود سقّا و لب تشنه جان داد	ای بنازم وفای ابوالفضل
گشت قربانی راه داور	علقمه شد مَنای ابوالفضل
شد جدا از بدن بهر اسلام	نازنین دست های ابوالفضل
باز باشد به روی خلائق	باب دارالشفای ابوالفضل
ره رو راه آن مقتدایم	بر دو چشمم بود خاک پای ابوالفضل

پیروی کن ز مشی و مرامش تا بجویی صفای ابوالفضل
واصل

حضرت ابوالفضل العباس / غزالان حریم آل طاها

غزالان حریم آل طاها فرود آید عمود خیمه ها را
سرود غم بخوانید ز دیده خون فشانید
عمو دیگر نیاید

عمو دیگر ز میدان بر نگردد لب عطشان طفلان تر نگردد
سیه بر تن بپوشند دگر آبی ننوشند
عمو دیگر نیاید

بر آن دستی که حیدر بوسه میزد لب ساقی کوثر بوسه میزد
بر آن چشم و بر آن دست ز هر سو تیر بنشست
عمو دیگر نیاید

میان دسته گل‌های مدینه مبادا با خبر گردد سکینه
که جان داده عمویش نهال آرزویش
عمو دیگر نیاید

یتیمان راه صحرا را بپوئید که شاید دست سقا را بجوئید
پدر قدش خمیده عمو در خون تپیده

حضرت اباعبدالله الحسین / به درگاهت بنالم

به درگاهت بنالم تا سحر پروردگار امشب
کنم آه از دل پر درد و قلب پر شرار امشب
الهی دل پر از درد است و راه چاره ام بسته
گرفته دور تا دورم گروه بی شمار امشب
بود عباس بیدار ای کریم ذوالجلال من
بدور خیمه گه تا صبح باشد پاسدار امشب
به پیش قامت اکبر نخواست تا سحر لیل
به بر بگرفته جسم نوجوان گلزار امشب
الهی تا سحر از شوق جانبازی نمی خوابد
به مهد ناز طفلی بی گناه شیرخوار امشب
مهیای اسیری گشته زینب بهر فردا شب
نماید از فراقم گریه بس او زار زار امشب
سکینه تشنه ی آب است و امشب آب می خواهد
ز عموی رشید با وفای تاجدار امشب
رضایی شام عاشورا ست امشب تا شبِ سری
شب معراج فرزند رسول کردگار امشب

حضرت اباعبدالله الحسین / بسوزای دل که ما را

بسوز ای دل که ما را سوز و ساز دیگر است امشب
به دشت کربلا غوغای روز محشر است امشب

شب است سینه پر سوز است و چشم ما بود گریان
 زمین و آسمان را رخت ماتم در بر است امشب
 طنین انداز دشت کربلا فریاد بی آبی است
 که ساقی تشنه و در دست مستان ساغر است امشب
 درون خیمه ای گرم مناجات و نماز شب
 حسین بن علی محبوب حیّ داور است امشب
 به گرد خیمه ها عباس مسئّل نگهبانی است
 به فکر عصر عاشورا و حال خواهر است امشب
 به دست ام لیلا شانه از فرط پریشانی
 که مشتاق لقای حق علی اکبر است امشب
 به گوش قاسم و عبدالله خود رمل می گوید
 شما را آخرین دیدار بهر مادر است امشب
 کنار گاهواره مادری دل خسته می بینم
 که در اندیشه ی تیر و گلوی اصغر است امشب
 برو باد صبا برگو به زهرا دخترت زینب
 مهیا بهر داغ لاله های پرپر است امشب
 به داغستان دل تا صبح بذر لاله می کارد
 که فردا را شکوفائی نخل باور است امشب
 بگو خورشید را فردا نیاید از افق بیرون
 که او را شش برادر سایه بر روی سر است امشب
 من ژولیده می گویم که سوگ خسرو خوبان

بسوز ای دل که دل را سوز و ساز دیگر است امشب

حضرت اباعبدالله الحسین / درین صحرای طوفانی

درین صحرای طوفانی به این دلهای بحرانی
چه سودایی است ای یاران که شد هر چهره نورانی
ز هر سو شوق می بارد هر عاشق عالمی دارد
که فردا می شود کشته به راه عشق سبحانی
کنون اتهام حجت شد مرا ایام غربت شد
پس از این قسمت ما را خداوندا تو می دانی
درین غربت خدای جویید ره پیغمبران پویید
چنین با یکدیگر گوید منا جاتی است عرفانی
خدای عالی اعلی به عشق لشکری والا
نه در این وادی غربت به جنت داده میهمانی
پس از این نیزه و تیر است پذیرائی به شمشیر است
درین میهمانی خونین بود این میزان جانا
امان از کربلا فردا در این دشت بلا فردا
گل دامان پیغمبر شود پرپر به آسانی
بیایید ای همه یاران کنارم ای سبکبالان
علی ، قاسم ، ابوفاضل ، همه یاران میدانی
حبیبم کو ، زهیرم کو ، غلامم کو ، بریرم کو
بگیرم حلقه ی ذکری بیاد مسلم و هانی
رقیه ، فاطمه ، نجمه ، سکینه ، زینب و کلثوم

ربابم را کنید را یاری ، کند گهواره جنبانی
انیس کودکان گردید ، به دور بانوان گردید
که فردا می زند سیلی عدو با دست طوفانی
بسوزد خیمه ها فردا ، دهد حق خونبها فردا
که خون عشق می ریزد ، به خنجرهای عریانی

حضرت اباعبدالله الحسین / ای دیده خون ببار

ای دیده خون ببار ، که امشب شب عزاست
امشب شب عزای ، شهیدان کربلاست
امشب چه روی داده که دوران پر از محن
امشب چه روی داده ، که گیتی پر از بلاست
امشب چه روی داده ، که احمد دلش ملول
امشب چه روی داده ، که زهرا قدش دوتا است
خاکم به سر بود ، شب قتل امام عشق
که آفاق پر از ناله و ، ایام پر نواست
فردا بود که جسم ، جوانان هاشمی
زیر سم ستور مخالف ، چو توتیاست
فردا بود که تش از ، بهر مشک آب
عباس را به تیغ ، دو دست از بدن جداست
فردا به تیغ منقذ ، بی دین کفر کیش
شق القمر ز تارک اکبر ، نموده راست
فردا بود که ولوله ، در جان قدسیان

فردا بود که زلرله ، در عرش کبریاست
فردا بود که خاک ، ز خون لعل گون شود
یکسوی بانگ العطش ، از خاک بر شماس^۱

حضرت اباعبدالله الحسین / قتلگه را به اشک شست و شو می کنم
قتلگه را به اشک شست و شو می کنم

قتلگه را به اشک شست و شو می کنم

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

نیزه ها یکطرف سنگها یکطرف

من گلی گم شده دادم اینجا ز کف

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

ساربان ساربان ناقه ها را مران

یا مرا واگذار یا در اینجا بمان

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

آه من بر فلک ماه من روی خاک

بوسه می گیرم از خنجر چاک چاک

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

کربلا را ز اشک غرقه خون می کنم

گیسو از خون تو لاله گون می کنم

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

حضرت اباعبدالله الحسین / کوفه شد صحنه ی عید قربان من

کوفه شد صحنه ی عید قربان من

نال له بیا حسین صوت قرآن من

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

کوچه ها مروه و بیت طوعه صفا

در یم خون کنم حج عشق و وفا

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

من درین حج خون محرم و محرم

جام خونین آب چشمه زمزم

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین

بانک لبیک عشق برده آرام من

گر شود رخت خون رخت احرام من

یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین
یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین
من به حج وفا جان و سر می دهم
عوض یک ذبیح دو پسر می دهم
یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین
یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین
هر چه زجرم دهند من ز خود فارغم
هر چه سنگم زنند من به تو عاشقم
یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین
یا حسین یا حسین یا حسین یا حسین^۱
حضرت اباعبدالله الحسین / امشب حسین با خدا عهد و وفا می کند
امشب حسین با خدا عهد و وفا می کند
به عهد روز الست حسین وفا می کند
ادای پیمان خود به کربلا می کند
ز نوجوانان خود ز یاور و اقربا
به راه یزدان فدا به نینوا می کند
خلیل دشت بلا ز اکبر و اصغرش
ز مهر قربانی ره خدا می کند
ز کینه شمر لعین به نزد آب روان

به تیغ بران سرش ز کین جدا می کند
 به زیر شمشیر کین بناله العطش
 ز شمر آبی طلب بصد نوا می کند
 بکان عطشان جدا به نزد ماء معین
 ز جسم صد چاک او سر از قفا می کند
 تنی که شد پرورش به دوش خیر النساء
 به عرصه کربلا بخون شنا می کند
 گهش جدا بر درخت گهی مکان بر تنور
 گهی به نی خولی از ره جفا می کند
 نمود سودا سر و گرفت ملک جنان
 شفاعت از شیعیان صف جزا می کند

حضرت اباعبدالله الحسین / واحسین واحسین واحسینا

واحسین واحسین واحسینا
 امشبى را حسین ، میهمان است ظهر فردا سرش ، بر سنان است
 این صدا آید از ، دشت و صحرا
 زینب امشب ، کنار حسین است همدم بی قرار حسین است
 بی برادر شود ، ظهر فردا
 طفلل شش ماهه ، احیا گرفته دست کوچک ، به بالا گرفته
 می کند گریه بر ، حالِ بابا
 زینب فاطمه ، مانده خاموش تا به قرآن اکبر ، دهد گوش
 بنگر قدّ و بالای او را

دور هر خیمه ، سقا بگردد هر دو چشمم ، دو دریا بگردد
یاد گل های ، عطشان زهرا
در حرم در حرم ، آل هاشم نقل مجلس شده ، اشک قاسم
گشته بر جانفشانی مهیا
ای شهیدان ، در خون طپیده ای به دریای خون ، آرمیده
ذکر تان خیزد از ، سینه ما

حضرت اباعبدالله الحسین / برادر حسین جان فدای سر تو

برادر حسین جان فدای سر تو
برادر حسین جان فدای سر تو
بیا تا ببوسم حسین حنجر تو
بیا تا ببوسم گلوی شریفت
وصیت نموده به من مادر تو
قد سرو خود خم نمودی حسینش
به گردن درآورد و زینب یدینش
بزد بوسه بر حلق و آن زینب و زینش
بگفتا: فدای رخ انور تو
ببوسید نازک تر از گلویش
تسلّی به خود داد زینب ز بویش
شود جان زینب به قربان جانت
چه سازم پس از تو به این کودکانت
اسیر از ستم می شود خواهرانت

چه سازم من این عترت مضطر تو؟
 اگر خفته در خون شدت یار و یاور
 به خون غوطه ور شد علمدار لشکر
 دگر کشته شد قاسم و عون و جعفر
 به جا مانده شاها! علی اصغر تو
 حسین جان! روانم سوی شام ویران
 سپردم تو را من به خلاق سبحان
 بریدم دل از تو برادر حسین جان
 چه در خون طپان شد علی اکبر تو

حضرت اباعبدالله الحسین / حسین من کجایی؟

می میرم از جدایی	حسین من کجایی؟
خون شد ز غصه یارب! اشک زلال زینب	آتش گرفته خیمه ، سوزد به حال زینب
می میرم از جدایی	حسین من کجایی؟
بر زخم پیکر تو بسیار گریه کردم	بالین هر شهیدی صد بار گریه کردم
می میرم از جدایی	دیدم چه کربلایی
از تلّ زینبیه تا قتلگه دویدم	صدای مادرم را بالین تو شنیدم
می میرم از جدایی	خوش نغمه و نوایی
ما را نمانده بی تو نه یار و نه پناهی	ای کشته فتاده بر خاک بی گناهی
می میرم از جدایی	نه ناله نه نوایی
به یاد اصغر خود در گوشه ای نشسته	دشمن به ما دهد آب ، رباب دل شکسته
می میرم از جدایی	با ذکر لایلی لایی
امشب غم دلم را با که نمایم اظهار	آتش شود پرستار ، دارم به خیمه بیمار
می میرم از جدایی	دشمن به بی وفایی

حضرت اباعبدالله الحسین / گل سرخ بهارانی حسینم

گل سرخ بهارانی حسینم
چراغ نیزه دارانی حسینم
به خوان قرآن برایم، که دنبالت بیایم
حسینم و حسینم
سرت بالای نی مثل ستاره
تنت مانند قرآن پاره پاره
صفا بخش دل من، چراغ محفل من
حسینم و حسینم
به قربان سر نورانی تو
چرا خون ریزد از پیشانی تو
بنال ای نور دیده، ز رگهای بریده
حسینم و حسینم
گاهی در حوج خون، گه بر سنانی
تو خورشید زمین و آسمانی
فروزان ماه زینب، چراغ راه زینب
حسینم و حسینم
بتاب از نوک نی ای ماه زینب
که شد کوفه زیارتگاه زینب
سر راحت نشستم، به محمل سر شکستم
حسینم و حسینم

نگاهم کن نگاهم کن نگاهم
که من زوار تو در قتلگاهم
عذارم لاله گون است، رخم رنگین ز خون است
حسینم وا حسینم

حضرت اباعبدالله الحسین / در گلشن زهرا

در گلشن زهرا گل دلخواه حسین است
ما جمله غلامیم و فقط شاه حسین است
هر هر و عشقی که بود طالب مقصود
بر او تو بگو هادی این راه حسین است
شاهی که به جود و کرم خویش ببخشد
یک کوه گنه را به پر کاه حسین است
از درد و فراق و غم و عشقش چه بگویم
از حال محبان خود آگاه حسین است
در عالم اگر هر که به هر چیز نوازد
ما را شرف و منزلت و جاه حسین است
آن که دل ما را به نگاهی بر بوده
برده دل ما جمله به والله حسین است
مهمان شب اول قبر همه ی ما
والله در آن لحظه ی جانکاه حسین است
عمری به خطا رفتی و گر باز نیایی

بخشنده ی هر عاشق گمراه حسین است

آواره ی او باش به بازار محبت

چون مشتری هر دل پر آه حسین است

حضرت اباعبدالله الحسین / بیا ای ساریان شرم از خدا کن

حیا از مادرم خیرالنساء کن

مکن از تن جدا دست خدا را

به دوش و گردن زهرا حمایل

ندارد طاقت شمشیر دیگر

شده پا مال از سم ستوران

بریدن دست او شرط وفا نیست

بر اطفال یتیم و ناتوانم

در این صحرا مکن امشب تو مسکن

به روی نعش من گیسو گشاید

جواب باب و جد اطهرم را

چه کرده با تو این مظلوم بی یار

ز راه مهربانی بر سر من

جدا دست من از پیکر ببیند

بمیرد بر سر نعش برادر

دل عالم از این ماتم بسوزد

جوهری

بیا ای ساریان شرم از خدا کن

مکن بی پایه عرش کبریا را

نه آخر بوده این دست، ای سیه دل!

تن صد پاره ی شمشیر و خنجر

تنی کز ظلم عدوان گشته عریان

اذیت بر چنین پیکر روا نیست

بکن رحمی به حال خواهرانم

اگر کردی جدا دست من از تن

که شاید مادرم زهرا بیاید

چه میگوید جواب مادرم را

اگر پرسند از تو، ای ستمکار

اگر فردا بیاید خواهر من

اگر جسم مرا بی سر ببیند

از آن ترسم که آن بیچاره خواهر

نه تنها «ذاکر» از این غم بسوزد

حضرت اباعبدالله الحسین / مظلوم حسینم

مظلوم حسینم

جانم ز خجالت به خدا آمده بر لب

ای هستی زینب! تو بین هستی زینب

در سینه تنگم من ناله ندارم

ای لاله به غیر از دو لاله ندارم

هر دو به کمند سر زلف تو اسیرند

دور تو بگردند و بسوزند و بمیرند

ره توشه آن هاست اشک و غم و ناله

هر دو به فدای زهرای سه ساله

غم آمده و کرده مکان در دل زینب

ای یار ببین تحفه ناقابل زینب

هر دو لب عطشان ، در ذکر مدامند

بر اکبر لیلا این هر دو غلامند

هر دو گل من ، ای گل من! خار تو هستند

بر موی تو سوگند ، گرفتار تو هستند

افتند به پایت چون برگ خزانی

طفلان مرا تو از خویش مرانی

سید محسن حسینی

شب عاشورا / ای کربلائیان! امشب شب عزاست

ای کربلائیان! امشب شب عزاست

ای کربلائیان! امشب شب عزاست

فردا به دشت خون سرها ز تن جداست

در خیمه عاشقان امشب دعا کنند

فردا به قتلگه جان را فدا کنند

امشب حسینیان دل بر خدا دهند

پاسخ به نغمه « قالوا بلی » دهند

امشب بود حسین مهمان خواهرش

فردا به روی خاک صد پیکرش

امشب بود حرمدر اشک و زمزمه

فردا خزان شود گل های فاطمه

امشب بود حرم در موج اشک و آه

فردا نوای غم آید ز قتلگاه

مولا ، سکینه را بگرفته در برش

گلبوسه می زند بر روی دخترش

شب عاشورا / گرد یکدیگر عاشقان جمع اند

گرد یکدیگر عاشقان جمع اند

جمله ی گلها ، دور یک شمع اند

رنگ غم دارد گلشن طه

آه و واویلا آه و واویلا

می شود هستی بی نشان امشب

در مناجاتند عاشان امشب

از گل ماتم خون شده صحرا

آه و واویلا آه و واویلا

عاشقان با حق ، عهد خود بندند

از می ایثار جمله خرسندند

می چکد بر خاک ، خونشان فردا

آه و واویلا آه و واویلا

از رباب آمد این غم دلگیر

خفته باز امشب ، اصغرم بی شیر

تر نکرد آبی ، حنجر او را

آه و واویلا آه و واویلا

در خیام امشب سقا بی تاب است

روی دوش او ، مشک بی آب است

از عطش خشک است حنجر سقا

آه و واویلا آه و واویلا

شب عاشورا / انصار خدا امشب آماده ایثارند

انصار خدا امشب آماده ایثارند

فردا همه در صحرا ، جا در یم خون دارند
 امشب شب پیمان هفتاد و دو سرباز است
 از خون همه اسلام ، جاوید و سرافراز است
 انصار خدا امشب ، آمادهٔ ایثارند
 امشب ز لب اصغر ، آوای خدا خیزد
 فردا ز گلویش خون ، بر دوش پدر ریزد
 امشب به کنار هم ، شمع و گل و پروانه
 دور هم و می گیرند ، مظلوم و غریبانه
 انصار خدا امشب ، آمادهٔ ایثارند
 طفلان همه گریان و یا فاطمه می گویند
 سقای یتیمان را ، در علقمه می جویند
 سقا به حرم امشب ، گرید به علی اصغر
 فردا به لب دریا ، دستش فتد از پیکر
 انصار خدا امشب ، آمادهٔ ایثارند
 قاسم به لبش امشب ، زمزمهٔ قرآن است
 فردا بدنش پامال ، زیر سم اسبان است
 اکبر به حرم امشب ، بر پای زمین خیزد
 فردا به زمین خون از ، پیشانی او ریزد
 انصار خدا امشب ، آمادهٔ ایثارند

روز عاشورا / بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
بیا تا مشعل حکمت به قلب تو برافروزم
بیا خواهر که با تو رمز هائی را کنم افشا
بیا تا پرده بردارم ز رمز کربلا یکجا
بیا تا بر تو گویم من نهانیهای مرموزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
زمین کربلا خواهر بدان معراج ما باشد
مقام قرب ما هر دو زمین کربلا باشد
مهیا بهر جان دادن براه حق در امروزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
مکن زینب تو بی تابی اسیری را مهیا باش
مزن بر سینه و بر سر بجان من شکیا باش
بیا تا بر دل زارت شکییائی بیندازم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
بر این اطفال نالانم درین ره مادری بنما
بهر روز و شبی خواهر بطفلان یاوری بنما
میان قتلگاه خواهر بخاک و خون در امروزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
من و تو خواهرها باید که این ره را بیائیم

به شهر کوفه و شام غم افزا مجلس آرائیم
 بهر جا با سر پر خون همه اعدای دین سوزم
 بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
 سر من گر رود بر نی شود قرآن و دین زنده
 شود احکام جدم از اسیری تو پاینده
 بظاهر ار که مغلوبم بدان خواهر که فیروزم
 بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
 درین طوفان غم ای شیعیان سازید نوا امروز
 که عظمی محشری بر پا بدشت کربلا امروز
 بگفتا شه بیا خواهر که درس عبرت آموزم
 بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

روز عاشورا / یا محمد سر برون کن از لحد بین کربلا را

یا محمد سر برون کن از لحد بین کربلا را
 از ترحم یک نظر کن کربلا را
 هر طرف نخلی فتاده سر و سینه غرقه در خون
 کربلا بین یا محمد گشته از خون رود جیحون
 یک طرف افغان و زاری اهل بیت شاه خوبان
 یک طرف بین قامت عباس و عون و جعفر را
 تیغ بران بر کشیدند این گروه بی مروت
 تا جدا سازند و راس پاک از جسم حسینت
 تا به خاک و خون و میدان بر کشند نور دو عینت

بین سنان شمر و خولی کافران بی خدا را
غرقه در خون پا و تا سر هر یکی از تیر و پیکان
سر جدا هریک فتاده در هوای گرن و سوزان
یا محمد بین چگو نه ظلم عدوان تا به کیوان
عر صه ی محشر نمودند صحن و دشت نینوا را

روز عاشورا / امروز امام ما را ای داد تشنه کشتند

امروز امام ما را ای داد تشنه کشتند
سلطان کربلا را ای داد تشنه کشتند
در آسمان چه شیون اندر زمین چه غوغا
مهمان کربلا را ای داد تشنه کشتند
ای وای در لب آب تشنه سرش بریدند
فرزند مصطفی را ای داد تشنه کشتند
تیر آمدش سر تیر شم شیر روی شم شیر
دلبنده مرتضی را ای داد تشنه کشتند
اکبر جوان او را کردند پاره پاره
هم تازه کد خدا را ای داد تشنه کشتند
عباس دسته‌هایش از پیکرش جدا شد
سقای کربلا را ای داد تشنه کشتند

روز عاشورا / سر سینه ات برادر نوک نیزه ها نشسته

سر سینه ات برادر نوک نیزه ها نشسته

تو بودی پناه خواهر گل صبحگاه خواهر
 ز چه نعل تو است بی سر شه کم سپاه خواهر
 سرت از بدن بریدن که بیوسمت لبانت
 همه زخمهای کاری به دهان وانشسته
 مگر ای غریب خواهر کفنی نداشتی تو
 که غبار کربلایت روی زخمها نشسته
 تو نظر نما برادر که به ظرب سیلی شمر
 به گل رخ سکینه ورق سیاه نشسته
 به کجا برفته عباس که بداد و عده آب
 پی انتظار سقا همه طفلها نشسته
 به کجا برفته زهرا که نهد ز دیده مرحم
 همه زخمهای کاری به دهان وانشسته

روز عاشورا / چشمه چشمه می جوشد خون اطهرت اینجا

چشمه چشمه می جوشد خون اطهرت اینجا
 می رسد به گوشم گر بانگ خطبه پرشور
 خطبه ای که بعد از تو خوانده خواهرت اینجا
 چشمه چشمه می جوشد از دل زمین هر دم
 خون اصغر اینجا خون اکبرت اینجا
 از فرات می جوشد موج می زند بوسه
 بر کرانه ی خوشک حلق و حنجرت اینجا
 کربلا چه پیوندی با فدک مگردارد

غصب می شود از تو سهم مادرت اینجا
یک نهال بار آور قطع می شود از بار
قطع می شود از زیر از برادرت اینجا
این فرشته ی وحی است وحی تازه آیا نیست
روی نیزه می خواند آیه ای سرت اینجا

روز عاشورا / وامحمدایا رسول الله

وامحمدایا رسول الله
کربلا شده دشت خون یارب
می کند وداع با حسین زینب
می رود حسین سوی قربان گاه
زینب آمده رو به روی او
بوسه می زند بر گلوی او
خون فشان بود چشم آل الله
مهلا ای حسین قدری آهسته
چون سکینه ات ره به تو بسته
اشک او شده بر تو سد راه
جان خواهرت می رسد بر لب
بی تو یا اخا چه کند رینب
این دل منو موج اشک و آه
لحظه ای مرو سوی این میدان

گیرم ای حسین بر سرت قرآن

مهلا ای جگر گوشه ی زهرا

این وصیت مادرت باشد

کهنه پیراهن در برت باشد

ای امید و هستی مادرم

روز عاشورا / شهیدم، غریبم

حسینم کجایی؟

شهیدم، غریبم

چه گودال خونی، چه بزم عزایی

عجب کربلایی، عجب نینوایی

گهی شهر کوفه، گهی کربلایی

گهی در تنوری، گهی قتلگاہی

تو ای صید خونین، بزن دست و پای

تنت بی سرو، غرق دریای خونی

امان از غریبی، امان از جدایی

تو در موج خونی و زینب به صحرا

که شد روی دست تو اصغر فدایی

خودم بودم و دیدم ای نور دیده

که از حلق خونین تکلم نمایی

سرا پا همه گوشم ای جان مادر

که ای جان مادر، تو خون خدایی

ز خون تو رنگین کنم موی خود را

روز عاشورا / این بدن بی سرو عریان کیست؟

این بدن بی سرو و عریان کیست؟

این تن محنت زده از آن کیست؟

پیکر خونین بلا دیده اش

زیر سم و عرصه ی جولان کیست؟

او که غریب است و زمین بسترش

پس سر او یک شبه مهمان کیست؟

این سپر محنت و مهد بلا

سینه ی بشکسته ی عریان کیست؟

بار خدایا رگ حلقوم او

جای لب دشنه ی برآن کیست؟

وای اگر ای کشته! حسین منی

این همه زخم تو ، به فرمان کیست؟

وہ کہ بکشتند برادر تو را

هیچ نگفتند کہ جانان کیست؟

ذبح عظیم است «حسانا» حسین

کشته به دستِ که و قربان کیست؟

حسان

شام غریبان / فلك با عترت خیرالبشر

فلك با عترت خیرالبشر لختی مدارا کن
 مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن
 فلك آندم که خرگاه حسینی را زدند آتش
 دو کودک زان میان گم شد بگرد ای چرخ پیدا کن
 شب تار و کجا گشتند پنهان و یکی روشن
 چراغ و ماه تفتیشی از آن دو ماه سیما کن
 بصحرا امّ کلثوم است و زینب هر دو در گردش
 تو هم با آن دو خواهر جستجو در کوه صحرا کن
 شود مهر و مهت کم ای فلك از مشرق و مغرب
 بجو آن ماهرویان و دل زینب تسلّا کن
 اگر پیدا نگردند آن دو طفل بی پدر امشب
 مہیای عقوبت خویش و را از بهر فردا کن
 گمانم آنکه جان دادند با خواری بن خاری
 بزیر خار گلہای نبوت را تماشا کن
 رہ شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی
 به آرامی بران اشتر نہ مہد زرّین مہیا کن
 بیا زین سیر معکوس آسمان قدری محّا با کن
 بیا رحمی به حال دودہ ی یاسین و طاہا کن
 فلك با عترت خیرالبشر لختی مدارا کن
 مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن

برای زاده ی مرجانه ی کمتر ز انعامی
 کشی در رشته هفتاد و دو درّ تا گیری انعامی
 بیا کمتر به نیکویان ستم کن از ره عامی
 بیا بان دو رو مصد نا پدید و ره روی شامی
 شب تاریک و مرکب ناقه ی عریان به آرامی
 برآن اشتر نگویم مهد زرین شان مهیا کن
 شده خرگاه دین بر باد بر امید ملک ری
 شده پژمرده گل های امامت از سموم دی
 بخون رنگین سر پاک جوانان بر فراز نی
 چنین ظلم و ستم بر آل اطهار ای فلک تا کی
 ره شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی
 به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن
 توجه کن مبدا از نی سر سلطان دین افتد
 به آرامی بر آن ترسم که زین العابدین افتد
 شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتد
 نوازش کن بگیری دست و بیرون خارش از پا کن
 ز ظلم و جور و کین ای آسمان کجرو سرکش
 زدی سیلی بروی دختران نورس مهوش
 تمامی کرده اندر خیمه گه از تشنه کامی غش
 نماند تاب و از ظلم و جفای تیره ی سرکش
 فلک آن دم که خرگاه ولایت را زدی آتش

دو کودک زان میان گم شد بگرد ای چرخ پیدا کن
 تو از روز ازل با آل احمد بوده ای دشمن
 دو کودک سر به صحرا کرده هر دو دست در گردن
 به صحرا آل عصمت جملگی بی منزل و مأوا
 بدست ظلم و تاراج تو شد اموالشان یغما
 دو طفل گم شده از شاه دین با ید شود پیدا
 درین تاریکی شب اندر این صحرا واویلا
 بگردش ام کلثوم است و زینب هر دو در صحرا
 تو هم با این دو خاتون جستجو در خار خارا کن
 دو ماه برج عصمت با رخی رشک مه نخشب
 که هم خلخال شان بر پا و هم تب خانشان بر لب
 سر اندر دشت بنهادند تن پر تاب و جان پر تب
 اگر پیدا نگردد آن دو طفل در بدر امشب
 شود بر باد آن بنیان ظالم یکسر اندر شب
 مپه‌یای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
 دومه پیکر که تار موی شان چون مشک تاتاری
 که کسپ از موی آنان شام عاشورا کند تاری
 گمانم زیری خاری هر دو جان دادند و با خواری
 بریز خار گل‌های نبوت را تماشا کن

شام غریبان / مزنی ساریان سیلی

مزنی ای ساریان سیلی بر این طفلان بی بابا
تمام کر بلا خونین همه ارض سما خونین
دل لب تشنه ها خونین شرار افتاده بر دلها
ببین طفلان عطشان را یتیمان پریشان را
پر از خون پای طفلان را روان هر سوی این صحرا
اگر کشتی عزیزانم شررا فکندی بر جانم
جفا کم کن به طفلانم حبا کن یکدم از زهرا
به یک سو پیکر اکبر به یک سو قاسم و اصغر
بریده دست آب آور کنار علقمه غوغا
سریاران جدا کردی به روی نیزه ا کردی
نه شرمی از خدا کردی مدارا کن دمی با ما
به نیزه راس یارانم به خون جسم عزیزانم
نشسته غصه در جانم کنون سیرم من از دنیا
تو کردی در به در ما را پریشان کردی زهرا را
پر از خون کردی دلها را در این غوغای عاشورا
مزنی سیلی به طفلانم مزنی آتش تو بر جانم
که نتها در بیابانم ندارم یآوری اینجا

شام غریبان / چرا دلها پریشان است

چرا دلها پریشان است مگر شام غریبان است

نمی دانم چرا چشمم در امشب اشک ریزان است
 برای عترت طه مگر شام غریبان است
 گلان فاطمه پرپر بود از نيزه و خنجر
 ز ظلم لشکر کافر نجوم آیات قرآن است
 بتاب ای ماه غم امشب که تا پیدا کند زینب
 یتیمش را به تاب و تب که گم در این بیابان است
 از آن ترسم ز راه کین بیاید بجدل بی دین
 برد انگشت شاه دین که با انگشتی آن است
 بتاب ای ماه به چشم آن که آید فاطمه گریان
 کنار خسرو خوبان غم و رنجش فراوان است
 کنار علقمه خونین تن سردار شاه دین
 ببردی دست او از کین ولی دور از عزیزان است
شام غریبان / امشب سکینه بابا ندارد
 امشب سکینه بابا ندارد شام غریبان سحر ندارد

عباس و قاسم در خون هستند
 کلثوم مظلوم یاور ندارد
 اکبر جوان ناکام لیلا
 بر مادر خود نظر ندارد
 کلثوم و زینب امشب امیرند
 عابد به بستر یاور ندارد

امشب لعینان در تک و تازند
رحمی به طفلان یکسر ندارد
شمر جفا جو در امر تاراج
خوفی ز روز محشر ندارد
امشب جوانان چون شاخه ی گل
افتاده بر خاک بستر ندارد
امشب حریم آل محمد
از ظلم عدوان یاور ندارند
امشب سموات در اضطرابند
چون کشتی نوح لنگر ندارد
زینب مضطر از داغ اکبر
با قلب سوزان کمر ندارد
حلقوم اصغر سیراب امشب
پروای شیر مادر ندارد
حامی طفلان باب یتیمان
سوی شهیدان نظر ندارد

شام غریبان / فاطمه بیا امشب

فاطمه بیا امشب دشت کربلا بنگر
شمر بی حیا از کین پانهاده بر صدرش
جا گرفته بر روی عرش کبریا بنگر

خنجرى كه دائم بود بوسه گاه پیغمبر
 جای خنجر شمر کافر دغا بنگر
 ای پی علمدارش کن تفحص ای زهرا
 هر دو دست او مقطوع پیکرش جدا بنگر
 شبه جد او اکبر آن جوان مه پیکر
 پاره پاره از خنجر سر ز تن جدا بنگر
 یکدم از وفا زهرا کن نظر تو بر لیلا
 خاک غم به سر ریزان گشته در عذا بنگر
 از برای دامادش حجله گه بپا کرده
 شد شد عروسیش ماتم خون به کف دنا بنگر
 بعد قتل فرزندت شمر بی حیا از کین
 آتش جفارا بنهاد و خیمه ها بنگر
 زینب غمین چون دید جسم شاه دین بی سر
 صیحه ای بزد کز جان لرزه بر ملا بنگر
 یک طرف نگر لیلا بر سر علی اکبر
 حال و روزش امشب از خیل ظلم ها بنگر

شام غریبان / گلی گم کرده ام می جویم او را

گلی گم کرده ام می جویم او را

گلی گم کرده ام می جویم او را	به هر گل می رسم می بویم او را
اگر بینم گلم در این بیابان	به آب دیدگان می شویم او را
گل من یک نشانی در بدن داشت	یکی پیراهن کهنه به تن داشت

سرور سینه ات خواهر منم من	گل گم کرده ات خواهر منم من
که دارد در بدن ، خواهر منم من	نشانی را که گفتی جان خواهر
روان اشک از دو چشمان گهربار	در آن دم زینب غمدیده زار
به سوی قتلگه با حال افگار	شتابان رفت آن محزون نالان
که شد از کف برونش طاقت و هوش	صدای آشنایی آمدش گوش
گل خد را بدید و کرد افغان	به سوی آن صدا شد زار و نالان

شام غریبان / خدایا خیمه ها سوزد

خدایا خیمه ها سوزد ، حریم مصطفی سوزد
 جمال لاله ها سوزد ، دل خیرالنساء سوزد
 اگر زینب نبود آنجا ، همه از ناله می مردند
 ز دست غیرت او بود که کمتر لطمه می خوردند
 نوازش می کند دشمن یتیمان را به کعب نی
 ز مستی بر رخ طفلان ز ند سیلی پی در پی
 به پیش دیده طفلان عجب کوفی جفا کرده
 سر از جسم عزیزان بنی هاشم جدا کرده
 به زیر پای مرکب ها خدایا ردّ خون باشد
 تمام دشت چون روی یتیمان لاله گون باشد
 کجایی یا ابو فاضل عزیز تو ز پا افتاد
 پس از تو معجز گلاها به دست اشقیافتاد
 ای سر جدای کربلا ، زینب صدایت می کند
 در شعله ها چون فاطمه ، حفظ ولایت می کند
 مداحی حاج منصور ارضی

شام غریبان / امشب شب غریبی

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است
زینب اسیر شمر و حسین سر ز تن جداست
از خیمه های سوخته بس دود بر فلک
رخسار ماه و چهره خورشید بی ضیاست
اطفال بی پدر به بیابان در آفتاب
آن یک سر برهنه و آن یک برهنه پاست
شصت و چهار زن همه بسته به ریسمان
یک را چو رعد ناله و یک را چو نی نواست
لیلا به آه و ناله چو مجنون به کوه و دشت
اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیاست
بیرق نگون و مشک تهی سینه ، پر ز زخم
عباس را جدا ز بدن دست از جفاست
گوش عروس زار پر از خون ز گوشوار
داماد را ز خون گلو دست در حناست
گهواره مانده خالی و اصغر به مهد خاک
از سینه رباب ز غم ناله بر سماست
مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی
نیمی چو ماه نیلی و نیمی چو کهر باست
بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل
عریان به روی خاک ، تن سبط مصطفی است

در دست ساربان ستمگر شکسته تیغ
از بهر بند دست حسین از بدن جد است
این ظلم جود یا به که گویم که بعد قتل
جسم حسین زیر سم اسب توتیاست
جودی خراسانی

شب دوازدهم / کاروان می رود خسته

کاروان می رود خسته خسته
زاشک ها ناقه بر گل نشسته
طفل ها گشته اند زار و حیران
ذکر لب هایشان یا حسین جان
کودکان مو پریشان سوارند
داغ دارند و بی غم گسارند
می روند از کنار شهیدان
می زنند بر سر و سینه نالان
رو به شام دل به دنبال دارند
یک جهان گل به گودال دارند
کربلا گشته از خون گلستان
بین خون لاله ها یند غلطان
می کند قتلگاه را نظاره
جسم ها بی سرند پاره پاره
ماند پر پر چو اوراق قرآن
کرده از خون زمین را درخشان
رو سوی شام ویران روانند
ناقه ها را عدو می دوانند
طفلی افتاده شب در بیابان
می دوید هر طرف اشک ریزان

در ره حفظ دین مو پریشان
طفل تو می دوید در بیابان
روی خاشاک و خار مگیلان
ناله می زد کجایی پدر جان
عابدین داغدار است و بیمار
نیست و بیمار را کس پرستار
غیر زینب که باشد پرستار
می گزارند سرش روی دامن

شب دوازدهم / تواز پشت شتر خواهر

تو از پشت شتر خواهر من از نوک نی ا عدا
من و تو دین جد خود به مضبوطی بریم هر جا
تو از سیلاب نطّاقی من از آیات قرآنی
کنیم هر جا به هر منزل ز آرمان پرچی بالا
صفوف کاروان ما به ظاهر گر اسیرانند
به باطن موج جوش انقلاب هستند و سیل آسا
به طوفان جلالت می کنند از ریشه استبداد
همین جمع قلیل حق که حق گویند حق دارا
سر از فردا تو خواهر جان علم بردار این رزمی
چهل منزل به هر منزل تو این پرچم ز ما بالا
گهی در کوفه و گاهی به بازار و گهی زندان
گهی در شام و می مانی بریز از خطبه اخگرها

به فرق ارتجاع خواهر بریزی آتش از غیرت
 که سوزد کاخ و شاخ شان زعیم شان نما رسوا
 دو شب دور از تو خواهیم شد میریزی اشک جانانم
 به یک شب خانه ی خولی دگر شب خانه ی تر سا
 تو آنجا نیستی خواهر ولی دارم یقین آیند
 حبیب حق ولی حق خصوصاً مادرم زهرا
 رسد تا اربعین آیی دوباره کر بلا نردم
 شود برنامه ات آخر ز خط وصل من امضاء

شب دوازدهم / چو یاد آید مرا

چو یاد آید مرا از حضرت سجاد یا زهرا
 کشم از سوز دل ، در ماتمش فریاد یا زهرا
 بسوزد شیعه را دل ، کان یگانه حجت داور
 غمین شد از جفای دهر بی بنیاد یا زهرا
 خدا زین العبادش خواند اما آن ولی حق
 نبودی لحظه ای در این جهان دلشاد یا زهرا
 شود جانها فدای آن عزیز جان پیغمبر
 که از زهر جفای دشمنان جان داد یا زهرا
 ولید از کینه ی دیرینه ی خود کرد مسمومش
 ز دنیا رفت دلخون ، زینت عباد یا زهرا
 نگویم از زمین کر بلا و از مصیبتش
 که دلها خون شود از آن همه بیداد یا زهرا

نمی گویم چه حالی داشت آن مولا چو دید از غم
غزالان حرم را در کف صیاد یا زهرا
پس از قتل پدر تا آخرین دم ناله کرد از غم
به وادی مدینه آن شه ایجاد یا زهرا
منم سروی که تلخ آید به کامم شهد و شیرینی
چو یاد آید مرا از ماتم سجاد یا زهرا

شب دوازدهم / عجب جا کرده ای برنی

عجب جا کرده ای بر نی بخوان قرآن آزادی
فکندی کربلا از عشق در طوفان آزادی
ز خون در قتلگاه کردی علم بالا ز حریت
شفق معنی این رمز است و در میدان آزادی
فدایت خواهرت زینب ز زیر نیزه ها برخیز
بین ما را چو کوه برپا تو در پیمان آزادی
ندارم شکوه از غم ها شکوهی خاطری دارم
که هستم خواهی آزاده ی سلطان آزاد
بخوان قرآن که صبر دل شود افزون ز آواز
انیس و همدم خواهر دل و ایمان آزادی
لب عطشان ز خون دادی به نخل دین حیات از نو
نمودی قتلگاه گلشن تو در دامن آزادی
کنون آغشته می بینم به خاک و خون سر و رویت
تویی کز خون مزین ساختی دیوان آزادی

ز اوج عشق افزونت به نی منبر روی اکنون
بخوان اسرار آزادی که هستی جان آزادی
توسل ناصری جوید به خاک پایت ای بی بی
بکش خاکش به شام آن روزه ی رضوان آزادی

شب دوازدهم / ای سر تو صفی اللهی

ای سر تو صفی اللهی یا نوح نبی اللهی
چون داد زدی بگرفت و سری آن راهب عیسی فطرت
آن مرد مسیحا سیرت
بس گفت و به سر با دیده تر ای سر تو صفی اللهی
یا نوح نبی اللهی
ای سر ملکی اوج فلکی یا مهری و تابان گشتی
از شرق نمایان گشتی
ای سدره نشین از عرش برین با آنکه کلیم اللهی
یا نوح نبی اللهی
ای نور تو مهر و مهر تو چهر ای غرقه به خون ایوبی
یا یوسف و یا یعقوبی
شایسته تو یی و ارسته تویی البته ذبیح اللهی
یا نوح نبی اللهی
لب را بگشا سر را بنما اسرار ره یکتایی
بی شک که تو بی همتای
بر من بنگر ای شه تو مگر یا معنی الا اللهی

یا نوح نبی اللهی
کردی تو وطن در منزل من ای شخص سلیمان دشت
ای روح دم سیحا شیمت
گلگونه سری با من نظری ای سر تو حبیب اللهی
یا شخص ولی اللهی
به همچو منی اندر چمنی آخر سخنی باید گفت
اسرار نهان را نهفت
آخر نظری برگواثری آیا تو ذبیح اللهی
یا نوح نبی اللهی
افسر به سرت با چشم ترت شور عجبی می آید
عشق ادبی می آید
دلخون شده ای مجنون شده ای مستغرق سر اللهی
یا نوح نبی اللهی

امام سجاد علیه السلام / غریبم غریب

غریبم غریب ، غریبم غریب

اگر عمّه های مرا می زنند	به طفل سه ساله چرامی زنند؟
عزا و ترانه	گل و تازیانه
من و عمّه ها بسته در سلسله	زن و مرد شامی کند هلهله
به بزم عزایم	چکد خون ز پایم
به گرد سرباب من صف زدند	به جای تسلّا همه کف زدند
به سوز دل من	ز خنده دشمن
به نیزه سر یوسف فاطمه	شئه سایبان اسیران همه
نمایم نظاره	به هجده ستاره
مرا شعله بر عمق جان میزنند	به هر کوچه زخم ز بان میزنند
الهی الهی!	ز حالم گواهی
سر شکم روان گشته بر دامنم	غل جامعه بسته بر گردنم
رُخم لاله گون است	دلّم غرق خون است
من از کوفه و کربلا آمدم	به دیدار طشت طلا آمدم
به ویرانه امشب	شوم یار زینب

دروازه ی کوفه و مجلس ابن زیاد / یا حسین ، یا حسین

یا حسین ، یا حسین ، یا حسین جان
ای چراغ راه زینب لب گشای ماه زینب
دل ز من می بری با نوایت
ای گل فاطمه جان فدایت
ای بهشت جان زینب قاری قرآن زینب
کن تلاوت به یاد مدینه
بر تسلای قلب سکینه
در نماز شب دعایت کردم ای جانم فدایت
بس که داغت زد آتش به جانم
من نماز شکسته بخوانم
مثل شمعی می شوم آب از دلم رفته تب و تاب
چشم از نی کند یاری من
لب گشا بهر دلداری من
این من و این نیزه داران این من و این داغ یاران
تو بیا ای گل نازنینم
تا گل از باغ رویت بچینم

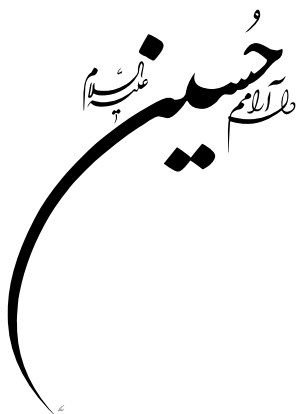
دروازه ی کوفه و مجلس ابن زیاد / دیده گشا نور عین

دیده گشا نور عین هستی زینب حسین
دختر زهرا کجا ، مجلس نامحرمان
لعل لبانت کجا ، ضربه ای از خیزران

همسفر تو بودم و ، فصل جدایی رسید
 رأس تو و نیزه ها ، زینب و نامحرمان
 زخم ز بان یک طرف ، شعله ز ند بر جگر
 دیدن تو یک طرف ، بر سر نیزه روان
 دُخت تو را چون کنیز ، خوانده عدو از جفا
 می دهد این ماجرا ، از غم کو چه نشان
 تا که نظر می کنم ، روی یتیمان تو
 یاد مدینه کنم ، از ستم ساریان
 لحظه به لحظه غمت ، می گشدم یا حسین
 عاقبت از غربتت ، می دهم از غصه جان
 ضربه هر خیزران ، قاتل جان من است
 وای من از ضربه ها ، گشته لب خون چکان

دروازه‌ی کوفه و مجلس ابن زیاد / غریبم ، شهیدم

غریبم ، شهیدم ، یا حسین
 آب شده وجودم ، شمع غم تو بودم داغ تو تازه کردم ، مرثیه ها سرودم
 پناه هم ، امیدم ، یا حسین
 با چه دلی ببینم ، به روی نی سر تو عالم همه سیاه است در چشم خواهر تو
 آه از آن ، چه دیدم ، یا حسین
 ز بان گفتگو نیست که شرح غم بخوانم غم جدایی از تو ، بسوزد استخوانم
 دل از جان ، بر یدم ، یا حسین
 مردم کوفه از بام سنگ به ما میزنند مگر نه میهمانم ، بگو چرا می زنند
 طعنه ها ف شنیدم ، یا حسین
 ز حنجر تو آید ، صدای صوت قرآن بهتر از این ندارم ، بهانه ای حسین جان
 گریبان ، دریدم ، یا حسین



حضرت زینب / سوی شامم می برند

سوی شامم می برند این کوفیان با شور و شین
ای زمین کربلا! جان تو و جان حسین
ای زمین کربلا! بودیم ما مهمان تو
نه دمی خوردیم ز آب و نه جوی از نان تو
ای زمین! من رو به سوی شام ویران میروم
جان من اینجا و من با جسم بی جان میروم
آفتاب ای زمین امروز بس سوزان بود
جسم مجروح حسینم روی تو، عریان بود
کاش در این دشت یکدم سایه افکندی سحاب
تا نسوزد جسم مجروح حسینم ز آفتاب
پیکرش آغشته در خون است در خاکش مکن
چون نسیم آید به زیر خاک و خاشاکش مکن
این تن صدپاره اش افتاده بر روی زمین
طاقت جور و جفا دیگر ندارد بیش از این
ما که رفتیم ای زمین! امشب حسین تنها بود
نی غلط گفتیم که امشب ساربان اینجا بود
ای زمین! گر ساربان خواهد کند دستش جدا
در تزلزل آی و میسند این چنین جور و جفا
ای زمین کربلا! تشنه بود این میهمان
تشنه اش میسند و آبی بر گلوی او رسان

ای زمین! باشد حسینم عین و اکبر نور عین
 نور عینم را جدا مگذار سازند از حسین
 غنچه ی شکفته را مگذار کس خوارش کند
 خفته اکبر، کس مباد از خواب بیدارش کند
 پیکر عباس مجروح است و زخم بی حساب
 حیف از این گل ، می شود پژمان میان آفتاب

حضرت زینب / وداع

وداع

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را
 امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
 جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان
 با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را
 در حیرتم که از چه بجویم نشان تو
 نی سر ، نه پیرهن ، ز چه پیدا کنم تو را
 برگیرمت ز خاک و ببوسم گلوی تو
 خود نوحه مادرا نه چو زهرا کنم تو را
 ریزم به حلق تشنه تو ، اشک چشم خویش
 سیراب تا که ای گل بطحا کنم تو را
 دشمن نداد آبت اگر، غم مخور حسین!
 صحرا ز آب دیده چو دریا کنم تو را
 ای آنکه داغ های جگر سوز دیده ای
 اکنون به آب دیده مداوا کنم تو را

خواهم که سیربینمت اما حسین من
کو صبر و طاقتی که تماشا کنم تو را
شمع تو گشته ام که بسوزم برای تو
از عشق خویش قبله ی دلها کنم تو را
خون خداست خون تو ، پامال کی شود
در شام و کوفه ، محکمه برپا کنم تو را
حسان

حضرت زینب / زینب چو دید پیکر

در مصیبت امام حسین

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت ز جای بر خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طوفان خود به ورطه بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا
لب بر گلو رسان و ز جای بی نیاز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس

بار دگر روانه بسوی حجاز کن
حجت الاسلام نیر تبریزی

حضرت زینب / سلام ای گوهر والای زهرا

سلام ای گوهر والای زهرا	سلام ای زینت دوش پیمبر
سلام ای دلبر زهرای اطهر	تو آن آئینه ایزد نمایی
که دخت حیدر خیر گشایی	تو چون زهرا عزیز مصطفایی
تو زهرای علی مرتضایی	تو آن سرّ عظیم کبریایی
تو غم‌خوار امام مجتبیایی	تو سر تا پا حسین دیگر هستی
تو در نطق و بیان ، چون حیدر هستی	تو خورشید جهان تاب دمشقی
به شام عاشقان ، مهتاب هستی	

حضرت زینب / ای همسفر زینب

ای همسفر زینب ، زینب ز سفر آمد	
زینب ز سفر آمد	ای همسفر زینب
با اشک بسر آمد	با خون جگر رفت
ای همسفر زینب ، زینب ز سفر آمد	
سوغاتی شام از من	صحرای بلا از تو
سنگ لب بام از من	زخم سم اسب از تو
ای همسفر زینب ، زینب ز سفر آمد	
هستی من از دستم	با رفتن تو رفته
من بار سفر بستم	تو در یم خون خفتی
ای همسفر زینب ، زینب ز سفر آمد	
پیمودم و گردیدم	آن شب که پی طفت

هم طفل تو را جستم

هم فاطمه را دیدم

ای همسفر زینب ، زینب ز سفر آمد

حسین علیهم السلام

و
حسین
علیه السلام
علیه السلام